واژه های پزشکی پارسی

ذخیرهٔ خوارزمشاهی

و راهنمای ساختن واژه های دانشیک

در زبان پارسی

گردآورنده : دکتر جامی شکیبی گیلانی

واژه‌های پزشکی پارسی

ذخیره خوارزمشاهی

و راهنمای ساختن واژه‌های دانشیك در زبان پارسی

گردآوری: دکتر جامی شکیبی گیلانی

تهران ۱۳۶۳

Pure Persian Medical Terms Extracted from

Zakhireye Kharazmshahi

A Guide for Formation of Persian Scientific Words.

by: Jami Shakibi Guilani, M. D.

Teheran, 1984

واژه‌های پزشکی پارسی
ذخیره خوارزمشاهی
و راهنمای ساختن واژه‌های دانشیك در زبان پارسی
از: دکتر جامی شکیبی گیلانی
تیراژ ۱۰۰۰ جلد
چاپ نخست ۱۳۶۴
چاپخانهٔ نقش جهان ــ تهران
ناشر: مؤلف

برای دوست‌داران زبان پارسی

بنام خداوند جان‌وخرد

پیشگفتار

زبان پارسی که مردم ایران زمین بیش از سه‌هزار سال است بآن سخن می‌گویند از دیرباز دستخوش آشوبهایی شده است و در چند سد سال گذشته کار بآنجا رسید که برخی گمان بردند که این زبان پاك سست و بی‌پایه است و نمی‌توان زمینه‌های دانشی را بآن زبان بازگفت، برخی نیز پنداشتند که زبان پارسی تنها بکار چامه‌سرایی می‌آید و آن کارآیی که از آن در زمینه‌های دانشی خواسته میشود ندارد.

از دیرباز در این زمینه کارهایی شده است که پوچ بودن این گفته‌ها را راست میدارد. گرچه کوششهایی در زمینه‌ی واژه‌های پزشکی پارسی شده است اما از آنجا که بیشتر این کوششها از روی برنامه درست و برپایه‌های دانشی استوار نبوده است پا نگرفته است. نوشتن یك فرهنگ پزشکی انگلیسی پارسی نخست نیاز بآن دارد که واژگان پزشکی پیشینیان خود را خوب بشناسیم.

واژه‌نامه‌ایکه اکنون پیش چشم دارید گامی در راه سامـان دادن آشفتگی زبان پزشکی پارسی است. پیش‌از اینکه از خود واژه بسازیم باید نوشته‌های کهن پارسی را خوانده و با باریك بینی آنها را واژه بواژه شکافته و برابر اروپایی آنها را بیابیم. پس ازاینکه این سنگهای بنیادین یافته شد با کمك آنها و پرهیبهایی (models) که در این نوشته‌ها آمده است بی‌گمان می‌توانیم فرهنگ پزشکی پارسی داشته باشیم.

در این‌نامه من کوشیده‌ام که آنچه را که در ذخیره خوارزمشاهی بکار پزشکی امروزی می‌آید بیرون آورده و با انگلیسی برابر کنم. درپاره‌ای جاها نیز برداشت خود را برای راست داشتن پیام آن آورده‌ام.

امید است با کوشش دیگر دانش پژوهان زبان پزشکی پارسی از آشفتگی کنونی بیرون آمده و سامان پیدا کند.

از دوست گرانمایه آقای دکتر علی محمد حقشناس لاری که هیچگاه از راهنمایی کوتاهی نکرد بسیار سپاسگزارم. نیز از فرخنده، سوسن و آریا، همسر و فرزندانم که با شکیبایی خود در اینراه مرا دلگرم ساختند سپاسگزارم. ارج کمك‌های آقای قالیباف سرپرست چاپخانه نقش‌جهان و کارمندان آن سازمان را شناخته بی‌اندازه سپاسگزارم.

دکتر جامی شکیبی گیلانی، تهران ۱۳۶۴

PREFACE

There is extreme confusion in the modern Farsi language, in medical texts. Thus it is routine to come across Persian, Arabic, English and French terms when dealing with medical subjects. This deplorable state is a reflection of the total confusion produced in the Persian language by ill-advised and ill-informed writers, who-not having a thorough knowledge of the Persian language, have introduced unnecessary foreign
~~knowledge of the Persian language, have introduced unnecessary foreign~~
words in the language without any discipline. The situation is so grave that finding a few Persian words in Farsi medical books and articles is a rarity. Lack of information regarding the medical terminology in the Persian language has made the physicians to believe that Persian language is incompetent in expressing medical and technical sujects. In this book I have endeavored to prove this idea totally groundless. Zakhireye Kharazmshahi, a comprehensive text of medicine written in 1097, is awash with pure Persian medical terms. I have extracted these words, and terms and the sentences containing them and have converted them into English language. The models thus found serve as guides for formation of further medical and other technical terms. It is my cherished desire, to have thus paved the way, to a small extent, for future endeavors for purifying the Persian medical and technical language. These words and terms serve as building blocks and models for making new words and terms which did not exist before. Making medical and technical words without the use of ancient models, and extrapolation of the methods of word formation in European languages to Persian, is totally ill-advised, and must be abandoned.

I wish to thank Dr. Ali Haghshenas whose guidance was invaluable in my struggle for achieving purity in the Persian language. I also wish to thank Farkhondeh, Susan, Arya and Sarye whose assistance and patience enabled me to complete this work. I appreciate the assistance of Mr. Ghalibaf and the staff of the Naghshe Jahan Printing House.

Jami Shakibi, Guilani, M. D.
Teheran, 1984

گفتاری کوتاه درباره‌ی شیوه واژه سازی پزشکی و دانشیك در زبان پارسی

دکتر جامی شکیبی گیلانی

از دیرباز کوششهایی در زمینه‌ی سر و سامان دادن بزبان پارسی در پزشکی و دیگر رشته‌ها شده است اما با یك نگاه کوتاه بنوشته‌های پزشکی و دانشیك فارسی امروزی می‌بینیم که این کوششها آنجور که باید بجایی نرسیده است و زبانی که در این نوشته‌ها بکار میرود بگفته‌ی فردوسی:

نه‌ایران، نه ترك و نه تازی بود سخنها بکـردار بازی بـود.

در این نامه‌ی کوتاه که پیش چشم داریم در نگاه نخست چنین پنداشته میشود که اگر یك کتاب کهن فارسی در زمینه‌ی پزشکی که همه‌ی اندامها را فرا می‌گیرد تنها ۶۰۰ـ۷۰۰ واژه دارد، پس در سنجش با زبانهای اروپایی باید ده‌ها هزار واژه کم داشته باشیم.

اما آنچه که از کار سید اسماعیل گرگانی و دیگر نویسندگان ایران باستان در زمینه های فنی بدست می‌آید، سخت ارجدارتر و بزرگتر است. خواست من از این‌کار این است که از این واژه‌ها که از ذخیره‌ی خوارزمشاهی بیرون کشیده ام شیوه‌ی واژه‌ـ سازی پزشکی و بالاتر از این روش واژه سازی در همه‌ی زمینه‌های فنی یادگرفته‌شود. از اینرو این کار نمونه‌ها و پرهیب‌ها (models) را بدست ما میدهد که برپایه‌ی آن می‌توانیم سدها هزار واژه‌ی دلخواه بسازیم.

در این زمینه چند چیز را باید فهرست‌وار بگویم و در پایان سخن را با چند نمونه بپایان برسانم:

۱ـ در رشته‌های فنی زبان پارسی همه‌گونه مایه‌ها را دارد، و بسیار کم نیاز بآن پیدا میشود که واژه‌های نوین از خود بسازیم.

۲ـ راه دست‌یابی به‌گنجینه واژگان زبان فنی پارسی، خواندن نوشته های کهن پارسی است با باریك بینی و ترجمه‌ی آنها واژه بواژه و جمله بجمله بزبانهای اروپایی تا از اینراه دیده شود که چگونه واژه‌های پارسی با واژه‌های اروپایی برابری می‌کنند و روی چه پرهیبهایی ساخته میشوند.

۳ـ وام گرفتن برخی واژه‌های بیگانه از هرزبان که می‌خواهد باشد نه‌تنها پسندیده است بلکه گریز ناپذیر است. اما این وام‌گیریها باید بخردانه وبر پایه‌ی‌درست استوار باشد.

۴ـ کاربرد شیوه‌های واژه‌سازی زبانهای اروپایی در زبان فنی پارسی (پزشکی و دیگر رشته‌ها) پاك نادرست و گمراه کننده است. بدبختانه بیشتر کوششهایی که‌تاکنون شده است با این روش بوده است ازاین روش باید پرهیز کرد.

من دراینجا چند نمونه از این کار بیهوده را می‌آورم تا دانسته شود چه در پزشکی وچه در دیگر رشته‌های فنی، باید باین‌گونه که دراین نامه آمده است واژه ساخت و نه برپایه‌ی پرهیب‌های اروپائی:

نمونه‌ای‌از واژه‌سازی در زمینهٔپزشکی: این واژه‌هارا برخی خود ساخته (سه‌تا*) و برخی دیگر را از نوشته‌های دیگران آورده‌ام. در اینجا بیاد داشته باشیم که این نمونه‌ها باشیوه‌ی نادرست ساخته شده‌اند یعنی کوشش ناآگاهانه برای ساختن واژه‌های همانند واژه‌های اروپایی شده است؛ (از دادن نام کسانی که این واژه ها را ساخته‌اند خودداری می‌کنم:)

* اندام پوست شاخ سام	Acrokeratosis
خایه پنهانی	Cryptorchism
* اندام پوست آماس	acrodarmatitis
* سر انگشت چسبیدگی	acrosyndactyly
هم‌دهان‌گری	anastomosis
نایژه فراخی	bronchiectasis
کم قند خونی	hypoglycemia
الکل خونی	alcoholemia
باسیل ترشی ناگرا	acid - fast bacilli
باسیل گرما نافرسا	heat-resistant bacilli
تهی روده چینی	jejunectomy

وهنگامی که این شیوه‌ی نادرست را در بالاترین مرزهای واژه‌سازی بکـار بندیم واژه‌هایی پدید می‌آید که چون غول بی‌شاخ ودم شده وچه بسا کسانیکه خـود شیفته‌ی واژه‌سازی خود هستند ازاین نو پدیده‌های ناهنجار خود در شگفت می‌شوند: acne را بـه پیه مو ، پیاز آمـاس ترجمه می‌کنیم و سپس acne indurata میشود سخت پیه مو پیاز آماس!!! اکنون ببینیم پیشینیان ما که در زمینه‌های پزشکی و فنی دنباله رو نبودند و کار خود را برپایه‌های راستین زبـان پارسی بدیگـران می‌فهماندند، دریافت‌های امروزی پزشکی را چگونه می‌گفتند؟ چند نمونه از کارسید

اسماعیل گرگانی در ذخیره‌ی خوارزمشاهی این زمینه‌ی پیچیده را روشن کرده راه را بما نشان می‌دهد:

ـ [درباره‌ی سگ دیوانه] و باشد که تنش بیاماسد وچیزی کم‌خورد وتشنه شود و آب نخورد وازآب بترسد...

ما امروزه اگر باین زمینه دریك کتاب انگلیسی برخوریم ناگزیر خواهیم بود واژه‌ی hydrophobia را جوری بپارسی برگردانیم وباشد که آنرا «آب ترسی» ترجمه کنیم اما هنگامی که به‌جمله‌ی بالا باز می‌گردیم می‌بینیم گرگانی hydrophobic را «ازآب بترسد» می‌گوید... زیرا او ترجمه نمی‌کند. او بپارسی سخن می‌گوید. از اینرو claustrophobia و school phobia را نیز نمی‌باید «تنگ جا ترسی» یا «تنگناترسی» و «دبستان ترسی» ترجمه کنیم. گرگانی بجای آنها بی‌گمان می‌گفت «باشدکه از جاهای تنگ بترسد و یا از دبستان رفتن نیز بترسد.»

ـ گرگانی می‌گوید: «داروهایی که برای گرد آمدن آب در رحم [بکارمی‌روند]» برای‌این واژه‌امروزه hydrometrium می‌گویند. ماا گرمی‌خواستیم این‌واژه را بپارسی برگردانیم می‌گفتیم «آب رحمی» یا «آب زهدانی» اما نمونه‌های بالا راه دیگری بما نشا ن‌می‌دهد.

ـ اسماعیل گرگانی می‌گوید: «داروهای خون برآمدن از گلو بسبب بسیاری خون و گشاده شدن سر رگها...»

ما امروزه در نوشته‌های اروپایی به‌hematemesis برمی‌خوریم وبرای گفتن‌آن بپارسی دچار دردسر می‌شویم. گرگانی راه را نشان می‌دهد «خون برآمدن از گلو»

ـ در جای دیگر: «خون برآمدن از سینه و شش.» در نوشته‌های اروپایی بواژه‌ی hemoptysis برمی‌خوریم. وهرگاه بخواهیم آنرا ترجمه کنیم سرگردان می‌شویم.

ـ و سر انجام «داروهای آماس لب»... این برابر « cheilitis » است که اگر ما می‌خواستیم آنرا بگوییم ترجمه می‌کردیم «لب آماس» ومانند آن. راه پیشینیان ما جز این بوده است. آماس لب، آماس جگر، آماس کیسه‌ی گند ومانند آن می‌گفتند بجای لب آماس و جگر آماس و گند کیسه آماس.

اکنون همه‌ی واژه‌هایی را که در پیشتر آوردیم و ترجمه‌های غلنبه سلنبه‌ی آن را بزبان پارسی پاك وزبان سید اسماعیل گرگانی می‌گوییم تا خود دانسته شود که راه درست اینست نه آن:

acrodermatosis	شاخی شدن پوست اندامها
cryptorchism	ناپیدایی یا پنهان بودن گند (خایه)
acrodermatitis	آماس پوست اندامها
acrosyndactyly	چسبیدگی سر انگشتان
anastomosis	پیوند دهانه‌ی... بهدهانه‌ی...
bronchiectasis	فراخی نایژه‌های شش

hypoglycemia	کمی قند خون
alcoholemia	پیدایش الکل در خون
acid - fast bacilli	باسیلی که رنگش با ترشی پاك نمی‌شود
heat - resistant bacilli	باسیلی که رنگش‌را با گرما از دست ندهد
jejunectomy	بریدن وجدا کردن روده‌ی‌تهی ازتن‌بیمار

و ترجمه‌ی پارسی Acne indurata میشود: آماس سخت پیه و پیازمو.

کلید راهنما:

ZX = ذخیره‌ی خوارزمشاهی

[ ]= آنچه میان دو چنگك آمده است برای روشنتر شدن زمینه است و من آنها را نوشته‌ام.

کتابی که از آن بهره‌گرفته شده است ذخیره‌ی خوارزمشاهی، چاپ از روی نسخه‌ی خطی نوشته‌ی سید اسماعیل گرگانی ــ بکوشش سعیدی سیرجانی ــ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ــ ۲۴۹ ــ چاپ ۲۵۳۵ ــ چاپخانه‌ی محمد علی علمی، ــ میباشد. آنچه از ذخیره خوارزمشاهی در آورده‌ام بزبان امروزی نوشته‌ام. از اینرو «ذ»ها را «د» نوشته‌ام، نیز چون در گذشته «پ» و «چ» و دیگر حرفهای فارسی را برویه‌ی تازی «ب» و «ج» و مانند آن می‌نوشتند، آنها را نیز بشیوه‌ی امروزی نوشته‌ام تا خواندن آن آسان باشد.

برای نمونه درکتاب آمده است: «و جنین هوا خوشتر و گوارنده‌تر باشد.» من آنرا اینجور نوشته‌ام: «و چنین هوا خوشتر و گوارنده‌تر باشد.» تا خواندن آن برای پارسی زبانان امروزی آسان‌تر گردد.

در پایان کتاب فهرست واژه‌های پزشکی بانگلیسی داده شده است وشماره‌هائی که در پس این واژه‌های انگلیسی آمده است بشماره‌های کنار جمله‌های واژه‌نامه بازگشت میکند، تا خواننده بتواند همچند پارسی واژه‌های پزشکی انگلیسی امروزی را بیابد.

برای درست خواندن برخی واژه‌ها، از الفبای آوایی زیر کمك گرفته شده است:

«آ» مانند «آ» در «آب»	a' =
«ا» مانند «ا» در «ارز»	a =
«ب» مانند «ب» در «باد»	b =
«چ» مانند «چ» در «چمدان»	c =

d =	«د» مانند «د» در «دندان»
e =	«ا» مانند «ا» در «اسم»
f =	«ف» مانند «ف» در «فیل»
g =	«گ» مانند «گ» در «گل»
h =	«ه» مانند «ه» در «هر»
i =	«ی» مانند «ی» در «جیك»
j =	«ج» مانند «ج» در «جام»
k =	«ك» مانند «ك» در «كلم»
L =	«ل» مانند «ل» در «لب»
m =	«م» مانند «م» در «من»
n =	«ن» مانند «ن» در «نفت»
o =	«ا» مانند ~~[illegible]~~ "اُ" در "اردک"
p =	«پ» مانند «پ» در «پدر»
q =	«غ» مانند «غ» در «غول»
r =	«ر» مانند «ر» در «رود»
s =	«س» مانند «س» در «سرب»
t =	«ت» مانند «ت» در «ترك»
u =	«او» مانند «و» در «توت»
v =	«و» مانند «و» در «ورآمدن»
w =	«ش» مانند «ش» در «شب»
x =	«خ» مانند «خ» در «خوراك»
y =	«ی» مانند «ی» در «یك»
z =	«ز» مانند «ز» در «زیر»
z′ =	«ژ» مانند «ژ» در «ژنده»

1- ZX. P. 2

گوارنده — Pleasant

.... و چنین هوا خوشتر و گوارنده‌تر باشد....

2- ZX. P. 2

گوارنده — Digestible

.... وهر زمینی که از این آب خورد نبات او خوشتر و گوارنده‌تر باشد.

3- ZX. P. 2

جنبده — Creature

.... وبدین سبب.... جنبدگان زیانکار کمتر تولد کنند..

4- ZX. P. 2

سازوار — Agreeable; compatible

.... ونبات او خوشتر وسازوارتر باشد....

5- ZX. P. 2

روان — Fluent

.... آن لفظ بتازی یاد کرده آمد تا آن تکلف دورتر باشد وبرزبانها روانتر

6- ZX. P. 4

۱ــ درستی — 1- Health

۲ــ نگاه کردن — 2- maintain

طب صناعتی است کی طبیب از وی از حالهای تن مردم ودرستی و بیماری‌نگاه کند تا....

7- ZX. P. 4

مایه — component; constituent

وآن شش چیز است، یکی مایه‌های چهارگانه است کی تن مردم ازآن فرازهم آورده شده است.

8-ZX. P. 4

فراز هم نهاده بودن — to be made of

وپای و غیر آن کی از استخوان ورگ و پی وگوشت و پوست فراز هم نهاده‌اند و در هم پیوسته....

9- ZX. P. 5

پیوسته compound

بدین سبب آن اندامها را یکسان واین دیگر اندامها را پیوسته... گویند و.... این را مرکب گویند.

10- ZX. P. 5

گشادگی dispersion; dissociation

و مایه‌ها از هم گشادگی وگریز می‌جویند...

11- ZX. P. 5

مایه element

واین چهار مایه بتازی ارکان گویند وعناصر گویند...

12- ZX. P. 5

پایداری Stability

... کی آن تن را از هستی او پایداری باشد وبرآن نهاد کی بنهادند بماند.

13- ZX. P. 5

باشنده inhabitant

.... کی این جائی کی از آب برهنه کرد بیشتری از وی از سوی شمال کرد تا این آرامگاه خوشتر باشد وهوای او درست‌تر وصافی تر و باشندگان او قویتر و تن درست‌تر باشند...و همه باشندگان زمین را از آب بهره می‌باشد.

14- ZX. P. 6

ایستیدگی Being static

واندر آب بسبب آمیختگی با خاك تنداری و ایستیدگی پدید آید تا چون جسمی را برتهادی بنهادی بر آن نهاد دیر بماند...

15- ZX. P. 7

مایه Element

.... از چهار مایه کی آن را ارکان گویند و عنصر نیز گویند....

16- ZX. P. 7

چگونگی Nature

و هر مایه را کیفیتی است و کیفیت پارسی چگونگی باشد و حکما این کیفیتها را صورت گویند و طبیعت نیز گویند...

17- ZX. P. 7

گوهر Essence

و گوهر همه مایه‌ها یکسان است.

18- ZX. P. 7

فزون از این — In addition to this

و فزون از این مزاجی مفرد نیست.....

19- ZX. P. 7

راست — in equilibrium

.... و چهار مفرد با یکدیگر باز کوشند و هر چهار برابر آیند تا کیفیتی راست پدید آید کی آن را معتدل راستینی گویند .

20- ZX. P. 7

راستاراست — Equal; identical

— و معتدل راستینی چیزی باشد کی ترکیب اجزای ارکان اندر وی راستاراست....

— واز چندین هزار خلق کی خدای تعالی آفریده هرگز دوتن بیك مزاج راستار است نبوده است ونباشد.

21- ZX. P. 7

توانایی—۱ — 1- strength

تزاری—۲ — 2- leanness; skinniness

ناتوانایی—۳ — 3- weakness

هرگز دو تن را بالا و پهنا و توانائی و ناتوانائی ودلاوری وبددلی وکم‌خورشی وبسیار خورشی وفربهی تزاری خوبی وزشتی وزیرکی ونازیرکی... هیچ بهم نماند...

22- ZX. P. 8

برافزودی — multiplicity

— وهرگز دوتن را بالا، وپهنا و... آوازها ورنگها هیچ بهم نماند وبرافزودی این همه بسبب برافزودی مزاج هاست.

— ... یعنی برافزودی‌اندر مزاج‌های مردمان بسیار است.

23- ZX. P. 8

لیف — fiber

از بهر آنك پوست جسمی است از لیف اسبابها واز رگهای باریك بافته.

24- ZX. P. 8

گوشت — parenchyma

نخست بلغم است، پس دماغ، پس فربهی، پس شش، پس جگر، پس سپرز، پس گوشت عضله، پس گوشت دل، پس گوشت گرده.....

[واژه‌ی گوشت دربالا براستی بمعنی پارانشیم parenchyma بکار رفته است یعنی آن بافتی که کار راستین هراندامی را انجام میدهد نه بافت همبندی واستخوانبندی‌آن، از این رواست که در ذخیره‌ی خوارزمشاهی از «گوشت» عضله «و گوشت دل» و «گوشت گرده» یاد می‌شود، یعنی آن بخشی از دل وگرده ومانند آن که کار بنیادین را انجام می‌دهد واین همان Parenchyma است].

25- ZX. P. 9

بالیدن—۱ | 1- to develop
فزودن—۲ | 2- to grow (vi)
پروردن—۳ | 3- to grow and develop (vi)

عمر مردم بر چهار بخش است، یك بخش روزگار پروردن، و بالیدن و فزودن است....

26- ZX. P. 9

رسیدگی | adolescence; maturity

.... و دوم روزگار رسیدگی وتازگی است.

27- ZX. P. 9

دوموئی | middle-agedness

... و سوم روزگار کهلی است و کهل را بپارسی دوموئی خوانند و...

28- ZX. P. 9

آگندگی | compactness

و بهری اندامها آگنده‌تر است و گوشت آن سخت‌تر و بهری هست کی بدان‌سختی وآگندگی نیست.

29- ZX. P. 10

خون اندك | oligemia

ورگها درتن او باریك بود و خون اندر وی اندك باشد....

30- ZX. P. 10

گداختن | to atrophy; to waste away

ـ کسی کی از رنج یا از غم پیه او گداخته شود....

31- ZX. P. 10

پرماسیدن = دست‌بر...نهادن —۱ | 1- to palpate
نگریستن —۲ | 2- to observe; to inspect

یکی از آنك دست براندامها برنهند... دوم از آنك بنگرند...

32- ZX. P. 12

آروغ ترش | heartburn; pyrosis

آرزوی طعام فزون ازگواریدن باشد و طعام ترش شود و آروغ ترش‌برآید.

33- ZX. P. 12

رستن | to arise from; to take origin from

و اندر رگهائی که از دل رستست...

34- ZX. P. 12

ستبری —۱ | 1- thickness (as of fluids); of high consistency or concentration.
تنکی —۲ (tanoki) | 2- thinness (as of fluids); of low consistency or concentration

و خون طبیعی اندر ستبری و تنکی معتدل باشد و سرخ و شیرین وخوش‌بوی‌باشد.

35- ZX. P. 12

پروردن [پروردن] پرورش دادن — to nourish

و منفعت خون آنست کی تن را پرورش دهد

36- ZX. P. 13

بندگاه — joint; articulation

... کی اندر بندگاهها دیر بماند....

37- ZX. P. 13

گذر — duct

واندر تن مردم گذرهای تنگ ورگهای باریك بسیار است....

38- ZX. P. 13

زهره — gallbladder

واین بهره دیگر از صفراك با خون برگها بیرون رود آنرا خزینه‌ای است با جگر پیوسته و آن زهره است تا اندر آن خزینه گرد می‌شود.

39- ZX. P. 14

از اندازه گذشتن — to exceed the limits

و چون از اندازه‌ی تب خویش اندر گذرد...

40- ZX. P. 14

فسردن — to clot; to coagulate (vi)

وبدان پدید آید کی خون را از رگ بیرون کنند بفسرد...

41- ZX. P. 14

کشکاب=کیلوس — chylus; chyme

تا حرارت معده آن را تمام بپزد وبگوارد وچون کشکابی کند آنرا کیلوس گویند.

[گرچه واژهٔ «کیلوس» پارسی نیست اما این ازبهر آن آورده شده است تا دانسته شود وام گرفتن واژه‌های بیگانه اگر سامانمند و از روی پایهٔ درست باشد پسندیده است. نیز ترجمه‌ی آزاد آن سخت زیباست].

42- ZX. P. 14

بخویشتن کشیدن — to absorb

و کیلوس گردد چون تمام شد جگر هرچه از این کیلوس پخته‌تر است‌ولطیف‌تر بخویشتن کشد [بارها از واژه‌ی «کشیدن» وشکافته‌های آن چون «اندر کشیدن» و «بخویشتن کشیدن» دراین کتاب بمعنی abɕorb و absorption بهره گرفته شده است].

43- ZX. P. 15

پزانیدن — to process; to metabolize

وباشد کی جگر گرم نباشد و اندر پزانیدن کیلوس... تقصیری افتد....

44- ZX. P. 15

مزیدن — to suck; to absorb

ـ و جگر بدین رگها آنچ لطیف‌تر است از کلیوس بخویشتن می‌کشد ومی‌مزد...
ـ و باآن دو رگ بزرگ رسته است وبهر دو گرده پیوسته فرود پالاید و گرده آنرا بمزد و بخود کشد.

45- ZX. P. 15

سوختن — to be catabolized

و اگر آب با طعام نیامیزدی طعام اندر بعضی معده‌های گرم نسوزدی.

46- ZX. P. 15

کشنده — absorptive

قوت کشنده کی اندر گرده است آن را [آب را] از خون جدا کند وبخویشتن کشد.

47- ZX. P. 16

گشاد — free; movable

وبباید دانست کی این بند گشادها دوگونه است، یکی بندهائی کی بدوحرکت‌هائی تمام باشد و این را بند گشاده‌ی راستینی گویند.

48- ZX. P. 16

مغاك ـ ۱ — 1- joint (articular) cavity

مهره ـ ۲ — 2- (articular) condyle

یکی آنست کی اندر سر یك استخوان مغاکی است وبرسر استخوان دگرمهره‌ای است باندازه‌ی آن مغاك.

49- ZX. P. 17

برسویین ـ ۱ (barsuyin) — 1- superior

فرودین ـ ۲ (forudin) — 2- inferior

و برخی استخوانها را این پیوند هم برسر برسویین هست وهم برسر فرودین...
وبهره‌ای را برسر فرودین است تنها....

50- ZX. P. 17

درهم نشاندن — to interdigitate

یکی چنان است کی از کنارهای دواستخوان باریك، دندانها بیرون آمده است برسان دستاره وآن دندانها درهم نشانده شده.

51- ZX. P. 17

دم زدن — respiration

و حرکت کی بینی راهست بوقت دم زدن از راه بینی نتوانستی بود.

52- .ZX. P. 17

گذر — canal; duct

و آن گذر کی اندرون گوشت است پیچیده است...

53- ZX. P. 17

درزلامی — lambdoid suture

و طبیبان آنرا درزلا می‌گفته‌اند...

54- ZX. P. 18

۱ــ برسویین — 1- superior
۲ــ فروسویین (forusuyin) — 2- inferior
۳ــ زفر (zafr) — 3- jaw

فکهای برسویین و فروسویین، وفك را بپارسی زفر گویند.

55- ZX. P. 18

چشمخانه — orbit of eye

و شاخ دوم اندکی بچشم‌خانه اندر شود...

56- ZX. P. 18

استخوان رخساره — malar bone; zygomatic bone

و دو استخوان رخساره است کی....

57- ZX. P. 18

پاره — part

و اما فك فروسوئین دوپاره است...

58- ZX. P. 18

۱ــ دندان پیشین (پیش دندان) — 1- incisor tooth
۲ــ نیش دندان — 2- canine tooth

ــ واز این جمله چهار دندان پیشین است...
ــ ونزدیك نیش دندان زاویه‌ی حاده است.

[چون در کتاب ذخیره خوارزمشاهی نیش دندا ن‌بکار رفته است، بـه‌آسانی می‌توان با کمك ازاین پرهیب، «دندان پیشین» را نیز «پیش دندان» خواند. این‌گونه واژه‌ها در ساختن واژه‌های سرشته‌ی دیگر بسیار سودمند است، به‌شماره ۵۹ نیز نگاه کنید].

59- ZX. P. 19

۱ــ رسیدگی — 1- adolescence
۲ــ برآمدن — 2- to erupt
۳ــ خرد دندان [xerad] — 3- wisdom tooth

واز پس... چهار دندان دیگر است دو زیر وزبر از هرسوئی یکی آنرا خـرد دندان گویند، و خرد دندان از بهر آن گویند کی از پس رسیدگی برآید.

60- ZX. P. 19

۱ــ گردن — 1- cervical
۲ــ پشت (ی) — 2- thoracic
۳ــ کمرگاه — 3- lumbar
۴ــ سرین — 4- sacral

نخست مهره‌های گردنست و.... دوم مهره‌های پشت است.... وسوم مهره‌های کمرگاهست و..... چهارم مهره‌های عجز است وعجز را بزبان پارسی سرین گویند.

61- ZX. P. 19

پیچیدن | rotation; pronation and supination

... وپشت را از هرسوی بتواند پیچیدن وگرداگرد خویش بتواند بگردیدن....

[با بهره‌گیری از پیشوند «وا»، می‌توان «پیچیدن» را تنها pronation معنی کرده و «واپیچیدن» را برای supination بکار برد.]

62- ZX. P. 19

خار | spine; spinal process

این مهره‌ها را بدان خارها کی برپشت آن است استوار کرد.

63- ZX. P. 19

گذر | canal

چون مهره‌های گردن خردتر است وسبکتر وگذر نخاع کی اندر ویاست فراختر.

64- ZX. P. 20

برتر—۱ | 1- superior
فرودین—۲ | 2- inferior

کمابیشی راههای عصبی چنان است کی نصیب بیشتر برمهره‌ی برترین است و کمترین برمهره‌های فرودین

65- ZX. P. 20

شاخ زدن | to branch off; ramify

از بهر آنك نخاع هرچه فرودتر می‌آید باریکتر میشود بسبب آنك عصبها ازوی می‌شکافد، وشاخ میزند وبیرون همی آید

66- ZX. P. 20

خمیدن—۱ | 1- flexion
بازنگریدن—۲ | 2- rotation (only for the head and neck)

و بباید دانست کی حرکتهای سرسه گونه بیش نیست یکی حرکت بازنگریدن است ازسوی راست و چپ و دوم حرکت خمیدن از سوی راست و چپ.

67- ZX. P. 21

پیمودن—۱ | 1- measurement; measuring
بالا—۲ | 2- height; length
میانگین—۳ | 3- med ian

و این مهره‌ی دهم مهره‌ی میانگین است نه از روی شمار لکن ازروی پیمودن بالای پشت....

68- ZX. P. 21

مغاك (maqa'k) | (articular) cavity

وبر روی جناحهای آن دو مغاك است...

69- ZX. P. 21

استخوان تهیگاه　　　iliac bone

و دو استخوان تهیگاه بدان مغاکها اندر نهادست...

70- ZX. P. 21

خنجری　　　xiphoid (process)

.... غضروفی پیوسته است پهن آنرا خنجری گویند از بهر آنك با سرخنجر ماند...

71- ZX. P. 21

چنبر گردن　　　clavicle; shoulder girdle

چنبر گردن را بتازی الترقوه گویند وآن دوپاره استخوا ناست.

72- ZX. P. 22

شانه　　　shoulder

استخوان کتف را بپارسی شانه گویند.

73- ZX. P. 22

مهره　　　condyle

بر دوکنار آن مغاك کی مهره‌ی بازو اندر وی نهاده است دو استخوانك بیرون داشته است.

74- ZX. P. 22

از جای افتادن　　　to dislocate (vi)

ـ استوار شده است واین پیوندی است کی نگذارد کی بازو از سوی بالا برتر شود و از جای بیافتد.

75- ZX. P. 22

خرك (کتف)　　　(scapular) spine

ـ وبر پشت کتف استخوانی دراز است سرتاسر کتف چون شکل مثلث ایستاده... واین استخوان را.... خوانند یعنی خرك کتف.

76- ZX. P. 22

انگشت نر　　　thumb

وبپارسی ابهام را انگشت نر گویند.

77- ZX. P. 22

نایژه　　　tube; pipe

اما استخوان بازو استخوانی است چون نایژه.

78- ZX. P. 22

بیرونین　　　lateral

و مهره‌ی بیرونین کی بر آخر استخوان بازو است اندر مغاك نهاده است.

79- ZX. P. 22 , P. 23

پیچیدن ـ۱　　　1 & 2; pronation and supination

گردانیدن ـ۲

— و پیچیدن و گردانیدن دست ازسوی پیش وازسوی پس بدین بند گشاد باشد
— وحرکت پیچیدن و گردانیدن دست خوبتر وآسانتر است.

80- ZX. P. 23

بی‌اندام malformed; deformed

واستخوان زیرین باریکتر است ودیگر ستبرتر ومیانگاه هردو باریك‌تر است از بهر آنك بر میانگاه... واگر این میانگاه باریك نبودی دست سنگی [سنگین]بودی وستبر و بی‌اندام بودی.

81- ZX. P. 23

خمگی—۱ 1- curvature
پشت—۲ 2- posterior, dorsal aspect
شکم—۳ 3- anterior, ventral aspect

واین همه‌ی استخوانها اندر همه یکی اندك مایه خمگی است وپشت خم سوی دست است و شکم [خم] سوی کف.

82- ZX. J. 23

بالیده well-developed

و ازبهر آنك ناخن اندرکارها سوده میشود ایزد سبحانه وتعالی آن را بالیده آفرید تا ناقص نشود.

83- ZX. P. 24

مهره tuberosity; condyle

وبدین سرکی بساق پیوسته است دومهره است واین‌استخوان [استخوان ران] این جایگاه کی نزدیك این هردو مهره میرسد پهن‌تر است.

84- ZX. P. 24

نهنبن (nehanban-nohanban) lid; cover; operculum

واگر این نهنبن برین شکل برسر این بند گشاد نبودی اندرین نشستها وخاستها ازهم‌بیوفتادی.

85- ZX. P. 25

زبرین—۱ 1- superior
زیرین—۲ 2- inferior

استخوانهای فك‌های زبرین، و زیرین شانزده پاره است.

86- ZX. P. 25

نهنبن زانو (nehanban; nohanban) patella

رانها دوپاره، ساقها چهار پاره، دونهنبن زانوها دو اشتالنگ....

87- ZX. P. 25

وتر tendon; ligament

سیوم از بیرون عضله رسته است آن را وتر گویند.
[شیوه‌ی وام‌گیری را بیاموزیم.]

88- ZX. P. 26

بهم بازنشستن		to contract (as a muscle)

ــ و خواهد کی عضوی را بسوی خویش آرد، عضله‌ای کی از بهر حرکت آن عضو است تشنج کند یعنی بازنشیند وکوتاه گردد.

89- ZX. P. 26

فرو خسبیدگی پلك		ptosis (of the eyelids)

ــ وحرکت فرو خسبانیدن چشم بدین هردو باشد...، چشم را تمام فروخواباند وهرگاه کی یکی را آفتی رسد چشم تمام فرو تخسبد.

90- ZX. P. 24, 26, 31

زندرون (zandarun)		medial

[در واژه‌های پزشکی انگلیسی و فرانسه برای نشان دادن «بیرونی» و «درونی» جدایی هست. در انگلیسی برای چیزهایی که بیرون باشند مانند «بیرون تن» ویا «بیرون یك کاواك» واژه‌ی external بکار میرود وبرای آنچه که در اندرون باشد مانند «اندرون شکم»، «اندرون چشم» یا سینه واژه‌ی internal بکار میرود واز اینرو internal یعنی «تو». در زبان فرانسه نیز همانند این externe و interne بکار می‌رود.

اما در باره‌ی ماهیچه‌های اندامها برای‌نمونه آن ماهیچه‌هایی که دربیرون استخوانها چسبیده‌اند واز خط میانی دورند واژه‌ی lateral بکار می‌رود. اما درفرانسه externe بکار میرود. وبرای آن ماهیچه‌ها که به‌خط میانی نزدیك‌ترند وبه رویه‌ی درونی استخوان چسبیده‌اند در انگلیسی واژه‌ی medial بکار میرود. اما باز در فرانسه همان‌واژه‌ی interne بکار میرود. ازاینرو در فرانسه میان lateral و external جدایی نمی‌گذارند. ومیان medial و internal نیز جدایی نمی‌گذارند. در فارسی برای external واژه‌ی «بیرونی» بکار میرود وبرای internal «درونی» یا «اندرونی» بکار میرود. اما برای lateral و medial بهتر است مانند انگلیسی دو واژه‌ی جدا داشت. در ذخیره‌ی خوارزمشاهی برای lateral نیز مانند فرانسه همیشه واژه‌ی «بیرونین» بکار رفته که همان «بیرونی» است. اما برای medial ، واژه‌ی «زندرون» و«زندرونین» بکار رفته است. گاه آنرا بمعنی internal نیز بکاربرده است اما چون سخت نیازمند جدا ساختن medial (یعنی نزدیکتر بخط میانی) از internal (یعنی درونی) هستیم با بررسی همه‌ی این کتاب واژه‌ی «درونی» را برای internal واژه‌ی «زندرون» و «زندرونین» را برای medial بکار می‌بریم.]

۱ــ وپایها از هم باز نهاده توانستی رفت از بهر آنك اگر این خم نبودی و زانو میل سوی زندرون بداشتی، زانوها از هم دور بودندی.

۲ــ واندر نشستن بزانو همچنین بودی وسر این استخوان ران لختی برآمده است چون گردنی ومیل سوی زندرون دارد.

۳ــ وبربند گشاد زانو برسر هر دو استخوانی استخوانی نهاده است چون نهنبنی

وزندرون این نهنبن قعری است و ...

۴ــ واین سرك بقدم [پا] پیوسته است لختی میل سوی زندرون دارد.

۵ــ وکف پای ازسوی زندرون تهی گردد واز زمین برداشته...

۶ــ وعضلهٔی دیگر است زندرون چشم کی...

ــ این عضله از.... بیامده است، وبرروی استخوان بازو برآمده وبگـذشته، و بجانب زندرون اندر آمده....

91- ZX. P. 26

سکره‌ــ۱ (sokra) — 1- cavity

سکره چشم‌ــ۲ — 2- orbit

یکی عضله ازکنار سکرهٔی چشم رسته است.

92- ZX. P. 27

فراز کردن‌ــ۱ — 1- to raise; to elevate

[فرازکننده]ــ۲ — 2- levator

ــ وفك زیرین را سه حرکت بیش نیست: یکی حرکت بازکردن دهـان، دوم حرکت فراز کردن، سوم حرکت خاییدن...

ــ وحرکت فراز کردن را چهار عضله است....

93- ZX. P. 27

کاسه سر — cranium; skull

و دوم استخوان کاسه سر است کی....

94- ZX. P. 27

نابویایی — anosmia

و از نابینائی و نابویائی این نقصان نباشد...

95- ZX. P. 28, 31

وریب (vorib; varib) — oblique

هرگاه یك عضله ازاین دوتشنج کند سربوریب سوی قفا بازکشد.

96- ZX. P. 28

بازنگریستن‌ــ۱ — 1- flexion (for head and neck)

گردیدن‌ــ۲ — 2- rotation (for head and neck)

و حرکت گردیدن سر وگردن وحرکت بازنگریدن از تشنج این چهارجفت باشد.

97- ZX. P. 29

درقی — thyroid

و دو غضروفی است کی بگردن بازنهاده است برابر درقی وبگردن پیوسته است واین دوم را نام نیست....

98- ZX. P. 29

زیادتك — process

واز الذی لا اسمله [از غضروف بی‌نام] دوزیادتك بیرون داشتست، باندازهٔی آندو مغاك.

99- ZX. P. 30

راه دم زدن — airway; respiratory tract

....تا آسانتر و زودتر فرود رود تا با راه دم‌زدن زحمت نکند.

100- ZX. P. 31

نزدیك آمدن — adduction

و حرکتهای او چهارگونه است، یکی حرکت نزدیك آمدن بازو....

101- ZX. P. 31

۱ــ بازگشتن سوی بیرون — 1- supination
۲ــ گشتن سوی زندرون — 2- pronation

وسیم حرکت اندرگشتن سوی زندرون، چهارم حرکت بازگشتن سوی بیرون...

102- ZX. P. 31

رستن (rostan) — to originate

و عضله‌ی دوم.... از سر استخوان بازو رستست.

103- ZX. P. 31

۱ــ نزدیك آرنده — 1- adductor
۲ــ بریکدیگر گذشتن — 2- to cross each other

واز این سه، دو عضله هم چون عضله‌های نزدیك آرنده بر یکدیگر بگذشته.

104- ZX. P. 31

۱ــ زندرونین — 1- medial
۲ــ بیرونین — 2- external; exterior; lateral

ــ و آز پس استخوان بازواندر آمدست و بگوشه‌ی زندرونین استخوان ساعد پیوسته است و بگوشه‌ی بیرونین استخوان ساعد پیوسته...

105- ZX. P. 31

جنبیدن — movement

هرگاه کی او حرکت تنها کند ساعد را بجنباند، جنبیدنی راست کی بهیچ‌سوی میل ندارد.

106- ZX. P. 735

آبله کردن — to make blebs; to make vesicles

سوختگی آتش کی بردمد و آبله کند....

107- ZX. P. 736

روغن — ointment

باب بیست و چهارم در روغن‌ها....

108- ZX. P. 740

کاواکی شدن بازداشتن — anticaries effect

در کاواکی دندان نهادن، درد بنشاند و کاواکی شدن دیگر بازدارد.

109- ZX. P. 743, 554, 555, 562

به [خود] خویشتن برداشتن — to use a suppository

ــ وبعصاره‌ی برگ مورد ترکنند وپشم پاره‌ای بدان‌آلوده‌کنند وبخود بردارند...

ـ با روغن ناردین بسایند و پس از حیض بخویشتن بردارند...
ـ و نفت سیاه بپشم آسمان‌گون برداشتن سود دارد.
ـ و دارویی کی بپشم پاره‌ای بخویشتن بردارند از سوی پیش آماس گرم را بنشاند.

110- ZX. P. 31

اندر گردانیدن‌ـــ۱ — 1- to pronate
بازگردانیدن‌ـــ۲ — 2- to supinate

و عضله‌هایی کی ساعد را اندر گرداند وبازگرداند هشت عضله است.

111- ZX. P. 31

خرده‌ی دستـــ۱ — 1- (collectively) carpal bones
پشت دستـــ۲ — 2- metatarsi
انگشت خردـــ۳ — 3- little finger

[آوردن جمله‌های کتاب دراین باره چیزی بمعنی‌های بالا نمی‌افزاید.]

112- ZX. P. 32

گشاد گردیدن — to dilate (vi)

.... سینه فراخ شود تا اندامهای دم‌زدن اندر وی گشاد گردد و...

113- ZX. P. 32

فراز هم‌آوردن — to constrict

و... دوم سینه را واندامهای دم زدن را فراز آرد تا هوای... را بیرون‌کند، و این... را عضلات القابضه گویند.

114- ZX. P. 35

گذرمنی — seminal duct; seminiferous duct

ایندو عضله کشیده شوند تا گذر منی فراختر گردد.

115- ZX. P. 35

فرازهم گرفتن‌ـــ۱ — 1- to constrict
۲ [هم‌کش= فرازهم‌گیرنده (n. adj) هم کشك (hamkewak) = sphincter]

وبر دهانه‌های مثانه یك عضله است و لیفهای او از پهنا گرد این دهانه اندر آمده است و اورا فراز هم گرفته، تا مردم بول باز میدارد [واژه «هم‌گرفتن» و «هم‌کشیدن» به‌آسانی ازاین جمله شکافته میشود ومی‌توان شکافته‌ی «هم‌کش» و «هم‌کشك» را برای sphincter بکار برد].

116- ZX. P. 35

گوشت ناك — muscular

و از این سه شاخ، دو گوشت ناك‌تر است.

117- ZX. P. 36

سستی — paresis

اندر حرکت اندامی خللی پدید آید چون تشنجی، یا سستی یا لرزیدنی.

118- ZX. P. 37

فزونی — process

و از سر این هر دو وتر سختی فزونی بمانده است و هر دو فزونی یکی گشته.

119- ZX. P. 38

جدا شدن | to differentiate (vi)

بباید دانست کی حیوان ازنبات و جماد بدو چیز جدا شدست...

120- ZX. P. 38

گذر | foramen

بباید دانست کی این عصبها را گذرهایی است هریك بدان گذر از دماغ بیرون آمدست واین گذرها را بتازی ثقبه گویند ومنفذ نیز گویند.

121- ZX. P. 38

تهی‌ای | lumen

و هر دوبیك دیگر رسیده‌اند وبهم چنانکه تهی ای میان هردو اندر هم گشاده شده‌است و تهی‌ای هر دو یکی‌گشته و فراختر شده.

122 -ZX. P. 38

سرپستان | mamilla; nipple

... چون دوسر پستان و حس بوییدن بدان باشد...

123- ZX. P. 39

راستا | course

ـ این از بهر آنست کی هردو عصب... از راستای یك دیگر بگشته باشند و...

ـ همیشه عصبها را... بیم آن بودی کی از راستای یکدیگر بگردیدندی...

124- ZX. P. 40

یار | auxiliary; accessory

تا با جفت هفتم یار باشد اندر جنبانیدن زبان.

125- ZX. P. 41

مازه | muscle; myo —

وبعضی اندر عضله‌های پشت مازه....

126- ZX. P. 41

کشیدن | to absorb

ـ وازایندو [رگ] یکی برودە... پیوسته است تا غذا زوی می‌کشد....

ـ ... ورگ دوم اندر زیر معده پراکنده شدست تا هر غذا کی آنجا بایدبکشد.

127- ZX. P. 42

بالایین | superior

یك شاخ اندر نیمه‌ی بالایین سپرز پراکنده شدست...

128- ZX. P. 43

رگ جان | jugular vein

وبه شهر من وداج را رگ جان گویند...

129- ZX. P. 45

توــ۱ | 1- layer; lamina

دوتو—۲ 2- two layered

لاجرم آفریدگار... این رگها را کی رسانیده‌ی این هردو است بهمه‌ی تن دوتو آفرید تا استوارتر باشد.

130- ZX. P. 44

بیغوله‌ی ران crural or inguinal canal

وشاخ دهم [از شاخه‌های بزرگ سیاه رگ زیرین] اندر بیغوله‌ی ران‌اندرآمدست ازسوی بیرون. [این واژه «بیغوله» در اینجا به‌معنی «یك‌جای تهی» بکار رفته که در اندرونه‌های تن یافت میشود ورگها وپیها ازآن می‌گذرند. ازاینرو می‌توان«بیغوله»را گسترده‌تر برای همه‌ی cavity ها که بویژه بزرگ و پیچیده‌اند بکار برد ازاینرو «بیغوله‌ی شکم» برای abdominal cavity وبیغوله‌ی‌شکم‌رویان‌برای coelomic cavity می‌توان گفت. واژه‌ی کاواك نیز همین معنی را میدهد.]

131- ZX. P. 45

کش دست (kawe dast) axilla

وبخش دوم بسوی کش دست آمدست....

132- ZX. P. 46

برشونده—۱ 1- ascending; ascendens

فروآینده—۲ 2- descending; descendens

— بدین سبب نهاد شاخهای شریان برشونده است...

— از بهر آنك اگر شاخهای شریان فرود آینده بودی...

133- ZX. P. 47

هجاك (heja'k) elastic (thing); resin; gum

اما [مغز] چرب از بهر آنست تا عصبها کی از وی رستست علك باشد وعلك را بپارسی اندر شهر من هجاك گویند وهجاك چیزی باشد کی از کشیدن نشکند ونگسلد.

134- ZX. P. 47

فزونی process

واندر پیش دماغ همچون سرپستان دوفزونی بیرون آمدست

135- ZX. P. 47

گرانی weight

— وگرانی آن بر وی نیست لکن از وی جداست.

— تا گرانی او از دیگر غشاء برداشته باشد.

136- ZX. P. 48

شکن convolution

واما شکنهاکی اندر جرم دماغ پیداست برسان...

137- ZX. P. 48

بهم بازنشستن to contract (vi)

برسان آنك کرم‌گاهی خویشتن را درازکند وگاهی بهم باز نشیند.

138- ZX. P. 48

پالونه¹ — 1- lamina cribriformis; filter; sieve

استخوان شناسی² — 2- osteology

وباستخوان شناسی آنرا مصفاه گویند یعنی پالونه....

139- ZX. P. 49

ژاله — lens

و جلیدیه از بهر آن گویند کی صافی است وروشن وفسرده وهمچون یخ وبردیه نیز گویند وبرد بپارسی ژاله راگویند و شکل او گرد است برسان ژاله.

140- ZX. P. 49

دام — retina

وشبکیه را بپارسی دام گویند وطبقه را شبکیه از بهرآن گویند کی همچون دام‌گرد رطوبت زجاجیه و جلیدیه اندر آمدست وآنرا نیك فروگرفته.

141- ZX. P. 50

تو — stratum; layer

و چهارتواست از بهر آنك تا اگر یك تورا آفتی رسد دیگر توها را سلامت‌باشد

142- ZX. P. 51

ملازه — uvula

اما لهاة گوشتی است کی برزبر حنجره آویخته است وآنرا بشهر من ملازه‌گویند.

143- ZX. P. 53

دراز نای — longitudinal

وکار قوت جاذبه بدین لیف دراز نای است.

144- ZX. P. 53

پهنایی — transversal

و کارقوت دافعه بلیف پهنایی باشد.

145- ZX. P. 54

زهره — gallbladder

زهره کیسه‌ای است از عصب یك تو واز لیفهای درازنای و....

146- ZX. P. 55

روده‌ی‌روزه‌دار[تهی‌روده] — jejunum

وامعای صایم، یعنی روده‌ی روزه‌دار بدین اثنی‌عشری پیوسته است، وصایم از بهر آن گویند کی همیشه از ثقل خالی باشد.

147- ZX. P. 56

روده ستبر — large intestine

148- ZX. P. 56

روده‌ی یك چشم — cecum

واین.... نخستین روده‌ایست، آنرا اعور گویند یعنی یك چشم.

149- ZX. P. 56

کیسه‌ی خایه [کیسه‌ی گند (گند) (gond)] scrotum

و اندر علت فتق بیشتر این روده باشد کی بکیسه‌ی خایه فرودآید.

[«کیسه‌ی خایه» از اینرو scrotum است. اما چون خایه امروزه بار معنایی زشت پیدا کرده از واژه‌ی پارسی «گند» "gond" که همان خایه یا gonad باشد بهره‌می گیریم و «کیسه‌ی گند» می‌سازیم.]

150- ZX. P. 57

شکستن to neutralize

...و به سبب سردی و تری مزاج گرده تیزی آن آب شکسته شود، و چون بمثانه رسد مثانه را نسوزد [تیزی آب acidity of urine .]

151- ZX. P. 57

آب تاختن micturition; to urinate

ومثانه آن را نگاه دارد تا مردم تواند کی آب تاختن باختیار خویش کند.

152- ZX. P. 58

پالودن to discharge; to excrete

واز راه بول ریم و خون می‌پالود.

153- ZX. P. 59

دوشیزه virgin

— و رحم نارسیده و دوشیزه کوچك باشد.

— ورحم دوشیزه کوچکتر از مثانه باشد.

154- ZX. P. 60

بالیدن—۱ 1- to develop

فزودن—۲ 2- to grow

واین بالیدن و فزودن را به‌تازی نشو و نما گویند.

155- ZX. P. 60

کشنده (kewande) absorptive

واین چهار قوت یکی جاذبه است یعنی کشنده...

156- ZX. P. 61

جنبانیدن غذا metabolism; metabolize

— کی کارهمه‌ی قوتها بجنبانیدن غذا تمام شود.

— واین همه کاری است کی جز بجنبانیدن غذا راست نیاید.

157- ZX. P. 61

بیرون سپوختن excretion

و دافعه را از بهره آن باید کی کار جاذبه بکشیدن است وکار دافعه بیرون سپوختن است.

158- ZX. P. 61

آگندگی–۱ 1- solidity; solidness

تهی ای–۲ 2- hollowness

... کی از وی اندامها وشکلهای آن وآگندگی وتهی ای وبزرگی و خـردی پدید آید.

159- ZX. P. 62

مانند گشتن assimilation

کی غذای غلیظتر جذب کردی و بد و پیوسته نشدی و مانند نگشتی.

160- ZX. P. 63

آگاهی (یافتن) sensation

وحس شنیدن و... بوییدن و... چشیدن و... بسودن وآنرا بتازی حس لمس گویند ومعنی «حس» آگاهی یافتن است.

161- ZX. P. 63

ازهم فرو گشادن to analyze

و گاهی مغز صورتی تمام را کی دیده باشد ازهم فروگشاید و آنرا تحلیل کند چون سری بی تن وتنی بی سر ومانند این.

162- ZX. P. 67

بهندام (behanda'm = beanda'm) proportionate

– وترکیب اندامهای مرکب همه درست و بهندام باشد.

– دوم آنك ترکیب اندامهای مرکب درست وبهندام... نباشد.

163- ZX. P. 68, 69

منش گشتن (manew gawtan) nausea

– نبینی کی هرگاه کی مردم چنین بوی ناخوش یا بد اندر معده تهوعی و منش گشتنی پدید آید.

– وهرگاه کی سوءالمزاج گرم ساده بردل مستولی گردد منش گشتن وقی وتب تولد کند.

164- ZX. P. 70

گندمه polyp; polypoid tumor; pedunculated tumor

وثولول را بشهر منگندمه گویند، وچون گوشت فزونی، یا ثولول کی زنـد رون بینی روید وچون علت رجا کی زنان را پدید آید وآن گوشتپارهیی باشد بیروح کی اندر رحم تولد کند.

165- ZX. P. 70

مورسرخ hernia of the iris

وچون طبقه عنبیه از طبقهی چشم کی بسبب قرحهای کی در طبقهی قرنیه افتد بیرون آید واین علت را طبیبان مورسرخ گویند.

166- ZX. P. 70

گدازش = کاهش atrophy

و بدان سبب مردم طعام وشراب کی اورا تمام باشد نتواند خورد علت‌دبول‌حاصل شود وعلت دبول بپارسی گدازش گویند وکاهش نیز گویند.

167- ZX. J. 70

ریم کردن — to suppurate

وهرگاه جراحت ریم کند...

168- ZX. P. 71

آماس — inflammation

آماس بیماری ای است مرکب از همه‌ی اجناس بیماریها.

169- ZX. P. 71

[خوك] = خنازیر — lymphadenopathy (tuberculous)

و خنازیر (خوك) اندر حوالی گردن و بغل و ران بیشتر باشد (نگاه ۵۲۲).

170- ZX. P. 71

خوره — chronic indolent ulcer

و هرآماسی که زود پخته نشود وسرنکند، وبازنشیند ورنگ او نگردد پس‌قرحه شود وفراخ باز میشود و... بپارسی خوره گویند.

171- ZX. P. 72

گشنیز — hot papule

وبثرهایی خرده بسیار کی حوالی آن اندکی آماس و سرخ و سوزان باشد آنرا... گویند و بشهر من گشنیز خوانند.

172- ZX. P. 74

دردخلنده (darde xalande) — piercing pain

و درد خلنده و تب نیز کبا ذات‌الجنب پدید آید...

173- ZX. P. 75

پوسته ریش = خشك‌ریش — scab; crust

... پوسته ریش وبتازی آنرا قشر القرحه گویند وبیشتری مردمان بپارسی خشك ریش گویند.

174- ZX. P. 76

گنده (gande) — foul; malodorous

وبول و عرق گنده باشد...

175- ZX. P. 76

(گوشت) بن‌دندان — gingiva

و پدید آمدن دملها و...، وخون آمدن ازبینی وبن دندان و...

[دراینجا «بن دندان» را بمعنی gingiva بکاربرده است اما در دیگر جاهاکه سپس‌تر یاد خواهد شد «گوشت بن دندان» را آورده است. آوردن «گوشت» ودیگر واژه‌های یاور، پس از اینکه زمینه‌ی سخن برای خواننده و نویسنده آشکار شد همیشه دربایست نیست.]

176- ZX. P. 76

منش‌گشتن (manew gawtan) nausea

نشانه‌های غلبه‌ی صفرا زردی روی باشد وزردی زبان وچشم و تلخی و خشکی دهان و منش گشتن وتشنگی بسیار....

177- ZX. P. 76

بیماریهای بادی emphysema (of any organ)

ـ اندر نشانهای بیماریهای بادی....

178- ZX. P. 77

ترنجیدن to be stopped up; to be obstructed; to infarct; infarction

[ترنجش ـ ترنجیدگی (toranjew)]

هرگاه کی سده اندر عضوی افتد کی چارنیست از آنك ماده‌اندر وی بگذرد و بعضوی دیگر شود چون جگر کی در رگها ومنفذهای او سده افتد، ماده بیشتر... اندر وی بمانده باشد وبرآسانی گذر نیابد، بدین سبب ترنجیدگی وگرانی والم ترنجیدگی تولد کند...

[واژه‌ی «ترنجیدن» از اینرو یعنی اینکه راه درون‌گذر اندامها بسته شود وآن ماده‌ایکه باید ازآن اندام بیرون ریخته شود در آن بماند واین مایه‌ی انباشتگی اندام، وکشیدگی پرده پوشاننده‌ی آن شود. این پس از چندگاه مایه گدازش و کاهش آن اندام میشود. واژه‌ی infarction از پیشوند "-in" بمعنی «اندرون» و "farcire" بمعنی to stuff آگندن» ساخته شده‌است ودر «انفارکتوس» infarction; infarct; infarctus این «ترنجیدگی» در سرخرگهاست. گاه ترنجیدگی در سیاهرگهاست و venous infarction یا "infarcissement" پدید می‌آید. ازاین‌رو خوب آشکار است که واژه‌ی «ترنجیدن» با "infarction" نیز برابر است. امامعنی «ترنجش» و«ترنجیدگی» گسترده‌تر از infarct اروپایی و انگلیسی است که امروزه تنها برای انباشتگی‌سرخرگها بکار می‌رود. از اینرو واژه «ترنجش» و «ترنجیدگی» را گرچه می‌توان بمعنی «انفارکتوس» بکار برد اما بهتر است برای آشکار شدن معنی آن و درهم نیامیختن با دیگر اندامها از پسوندها و پیشوندهای درخور بهره گرفت از اینرو: «ترنجیدگی سرخرگی» یعنی arterial infaction «ترنجیدگی سیاهرگی» یعنی venous infarction «ترنجیدگی جگر» یعنی بسته شدن راههای برنده‌ی زردآب و باد کردن جگر ازپی‌آن. «ترنجیدگی گرده» یعنی بسته شدن و بند آمدن میزنای و بادکردن و ترنجیدن گرده‌ها و مانند آن.]

179- ZX. P. 77

سنبیدن = سفتن to puncture; to tap; to pierce to bore; paracentesis

... علامت‌های آن [آماس اندرونه‌ها] درد خلنده باشد و گاه‌گاه چنان پندارند کی آن موضع همی سنبند...

— [در ساختن واژه‌های پزشکی نو داشتن پرهیب‌هایی (models) چون ایــن بسیار ارزنده و سودمند است. می‌توان برای سوراخ کردن اندامها از واژه‌های سوراخ کردن، سفتن، سنبیدن وانجردن بهره گرفت. برای ما هنگامی‌که در نوشته‌های پیشینیان مانند اینجا واژه‌ی سنبیدن بکار رفته دیگر هیچ جای دودلی باز نمی‌ماند که ازکدام واژه کمك بگیریم. ازاینرو برای گونه‌های جوربجور puncture و centesis — از واژه‌ی «سنبیدن» و «سفتن» کمك می‌گیریم و از اینجا واژه‌های زیر را می‌توانیم بسازیم:

سنبیدن یا سفتن شکم	abdominocentesis
سنبه‌ی شکم	trocar for abdominocentesis
سنبیدن کمر — سفتن کمر	lumbar puncture; spinal tap
سنبه‌ی کمر	spinal tap needle
سنبیدن کیسه‌ی گند — سفتن کیسه‌ی گند	puncture of the scrotum
سنبه کیسه‌ی گند	needle for scrotal puncture
سنبه‌ی یا سفتن کیسه‌ی آب دور رویان	amniocentesis
سنبه‌ی کیسه‌ی آب دور رویان	trocar for amniocentesis

180- ZX. P. 78

دریافتن — to feel

— و حرکت انبساط [نبض] را بانگشت اندر توان یافت.

181- ZX. P. 80

زخم رگ — (arterial) pulsation

و آنچه از قوت مصادمت رگ جویند یعنی از قوت زخم رگ برانگشت سه‌نوع است.

182- ZX. P. 80

روزگار—۱ — 1- duration
زخم—۲ — 2- pulse

— یکی متواتر است [گونه‌های زخم رگ]، و این نبضی باشد کی روزگار سکون اندر دو زخم افتد... سخت اندك باشد.

183- ZX. P. 85

نسیم — oxygen

و سبب بسیاری حاجت آنست کی حاجت آبستن از بهر دو تن باشد، از بهر آنك فرزند با وی اندر طلب نسیم هوا مشارك است...

184- ZX. P. 86

گذر — transit

— و تغییر نبض از شراب زود پدید آید از بهر آنك شراب زود گذر یابد...

185- ZX. P. 87, 88

نشانی — sign

ـ و دوم آنك اندر مدت آماس هروقت نشانی دگر باشد...
ـ و سبب نفس سرد فرو مردن حرارت دل باشد و این نشانی سخت بد باشد.

186- ZX. P. 88

دم زدن — respiration

باب نخستین اندر شناختن منفعت دمزدن.

187- ZX. P. 88

اندامهای آندرونین — viscera

دلیل آن باشد کی آلتهای دم زدن اندامهای اندرونین چون... و جگر و سپرز همه بسلامتند.

188- ZX. P. 89

دم زدن گنده ـ۱ (dam zadane gande) 1- halitosis
بن دندان ـ۲ — 2- gingiva

و سبب دم زدن گنده یا از بن دندانها باشد یا...

189- ZX. P. 90

آب — urine

[در بیشتر جاها، برای شاش واژه‌ی «آب» بکار رفته است. این‌گونه بهره‌گیری از واژه‌های ساده در نوشته‌های دانشیك باز نمونه‌ی خوبیست. یعنی هرآینه خواننده و نویسنده بدانند که هرجا «آب» گفته میشود خواست «پیشاب» است، در دیگر رشته های دانشیك نیز می‌توان چنین کرد. باشد که در نوشته های شیمی، فیزیك، یا والادگری هرگاه واژه‌ی «آب» بکار رود پیام دیگری از آن خواسته شود».]
ـ اندر شناختن چیزهای خوردنی کی رنگ آب را بگرداند...
ـ اندر آنك آب کی باید گرفت...
ـ و آب را از هوا و باد گرم و سرد و از آفتاب نگاه باید داشت...

190- ZX. P. 90

گدازش — atrophy

و از گدازش تن رنگ آب بگردد [آب=شاش]، و رنگ آن عضو گیرد کی میگدازد.

191- ZX. P. 90

هندام (handa'm) — consistency

ـ اندر فرق میان آب [شاش] مردم [human urine] و میان چیزهایی کی طبیب را بدان بیآزمایند... و آب گاه را ثقلی [ته‌نشست] باشد اندر یك جانب شیشه، و ثقل بول اندر میانه‌گاه باشد و آن هندام و حرکت کی ثقل بول را باشد آنرا نباشد...

192- ZX. PP. 90-91

ستبری ـ۱ — 1- thickness of a solution
تنکی ـ۲ (tanoki) — 2- thinness of a solution

ـ و «قوام» ستبری و تنکی آب [پیشاب] را گویند.

ـ و قوام آب [پیشاب] تنك و لطیف باشد...
ـ و بسیار چیزهای تنك هست کی قوت بینایی اندر او گذر نیابد.

193- ZX. P. 90

تیره turbid

ـ و ببایددانست کی تیره آبی را گویندکی چیزی غریب جز گوهر آب [urine] باوی آمیخته باشد...

194- ZX. P. 91

دراز chronic, protracted

و من اندر شهر مرو دلیل [urine] بیماری دیدم... و مرد هنوز قوت برخاستن و نشستن داشت و ... بیماری دراز نگشته بود.

195- ZX. PP. 90-91

سپیدی ــ۱ 1- transparency
روشن ــ۲ 2- transparent

ـ و فرق میان هر دو آنست کی بدانی کی بسیار چیزهای غلیظ هست کی روشن است و قوت بینایی بر او بگذرد.
ـ اما جنس سپید چهار نوع‌است نخستین سپیدی است همچون آب صافی دوم همچون فقاع سوم همچون منی، چهارم همچون شیر.

196- ZX. P. 91

بازآمدن recrudescence

...آب [شاش] زود سپید باشد و بر سپیدی نشان نکس و باز آمدن تب‌ها و سرما باشد.

197- ZX. P. 92

تیزی خون acidosis; acidemia

... خون از بینی گشاده شود، مرگ نزدیك باشد از بهر آنك این خون گشادن نشان تیزی خون باشد کی رگهای دماغ گشادن را بسوزاند...

198- ZX. P. 93

درازی chronicity

لکن دلیل درازی بیماری باشد...

199- ZX. P. 93

دراز chronic

ـ و خطر آن باشد کی عفن شود و علت دراز گردد...
ـ دلیل آن باشد کی بیماری دراز گردد...
ـ ... بدین سبب بیماری دراز شود...

200- ZX. P. 93

رنگین کردن to stain

و این بول جامه رنگین کند...

201- ZX. P. 94

چربو — lipid

و چربوکی برسر بول باشد، دلیل گداختن پیه گرده باشد.

202- ZX. P. 94

گداختن — to atrophy

از بهر آنك ممکن باشد کی از گداختن پیه باشد، و این هلاك نکند، گداختن گوشت (parenchyma) هلاك کند.

203- ZX. P. 95

بخویشتن کشیدن — to absorb; absorption

بدان سبب [گرده] اخلاط را کی با آب آمیخته باشد بخویشتن نتواند کشید یا اگر کشد دفع نتواند کرد.

204- ZX. P. 95

دوش — shoulder

و درد سفت‌ها باشد و سفت را بشهر من دوش گویند و بتازی منکب گویند.

205- ZX. P. 97

مردن—۱ — 1- to become necrotic; to necrotize (vi)

مرده—۲ — 2- necrotic

ــ و همچنانك بسبب ناپختن و سرنا کردن ریش موضع‌آن تباه گردد و مرده شود.

206- ZX. P. 99

رندش—۱ (randew) — 1- atrophy

رندیدن—۲ — 2- to atrophy

رندش استخوان—۳ — 3- osteoporosis

ــ و این رندش اندامهای اصلی باشد...

ــ و ... باشد کی بسبب آن رندش اعضای اصلی باشد...

ــ و آنچه همچون سوهان آهن سوهان باشد، از گدازش و رندش استخوان باشد.

[واژه «رندش» (randew) ، که از «رندیدن» شکافته است، در کتاب ذخیره‌ی خوارزمشاهی بدو معنی بکار رفته است. برخی جاها مانند بالا، برای "atrophy" بکار رفته است که در آن اندام کم‌کم گداخته و کوچك میشود، و از اینرو در این معنی «رندش» مانند «گدازش» است. در برخی جاها «رندش» به‌آنچه که از زیر رنده درآید گفته میشود که از روده یا میزنای و میز راه همراه پیخال و پیشاب بیرون آید.]

"shreds of mucosa"

207- ZX. P. 99

ریگ — calculus

و ریگ در بول یا علامت تولد سنگ باشد در گرده و مثانه...

208- ZX. P. 99

خون بسته — clotted blood; clot

و هرگاه در بول خداوند سپرز [بیماریکه سپرزش بزرگ باشد] پاره‌های خون بسته باشد...

209- ZX. P. 104

گذر—۱	1- tract
گذرهای بول—۲	2- urinary tract
[گذرهای دم]—۳	3- [respiratory tract]

و چون غذا باندامها رسد بیشتر از آب باز گردد و بگذرهای بول باز آید.

210- ZX. P. 104

تنك (tanok)	thin; of low concentration

عرق تنك نشان تنکی ماده باشد.

211- ZX. P. 106

نهاد نه برجایگاه	heterotaxia; ectopia

دهم آنك نهاد عضوی نه بر جایگاه باشد.

212- ZX. P. 106

فراهم فشردن	to constrict; to impinge upon

سبب های سده ده نوع است... ششم آنك در پهلوی منفذی آماسی افتد و منفذ را فراهم فشارد.

[از اینرو («فراهم») فشردگی = constriction (فراهم) فشرنده= constrictive است و برای نمونه constrictive pericarditis پیارسی میشود: آماس (فراهم) فشرنده‌ی برون شامه‌ی دل].

213- ZX. P. 106

بسیار—۱	1- frequent
بسیاری—۲	2- frequency

و از بهر این است کی در زمستان سده بسیارتر افتد.

214- ZX. P. 107

[شکستگی] شکستن—۱	1- fracture
[کوفتگی] کوفته شدن—۲	2- bruising; contusion
[بریدگی] بریدن—۳	3- laceration

یکی آفتهای بیرونی است چون شکستن و کوفته شدن و بریدن...

215- ZX. P. 107

پذیرا —۱	1- susceptible
[پذیرندگی]—۲	2- susceptibility

آنك گوهر عضو ضعیف و... باشد وبدان سبب پذیرای فضلها باشد.

216- ZX. P. 107

گساریدن (تب)	to fall or cease (for fever)

و چون تب گساریده شود و... مزاج بحال خویش باز آید.

217- ZX. P. 108

با ... خو کردن — to acclimatize

و با حرارت گرمابه و آب گرم خو کنند.

218- ZX. P. 108

درهیدن — to throb; to pulsate

دوازدهم المی باشد کی می‌درهد، و بتازی ضربان گویند.

219- ZX. P. 109

راستینی — absolute

اما ضعیفی مطلق یعنی ضعیفی راستینی آن است کی...

220- ZX. P. 110

بیرون جستن — ejaculation

در شناختن لذت کی از جماع یابند و سبب بیرون جستن آب مردم.

221- ZX. P. 112

فزونی — (growth); hypertrophy and hyperplasia

اندر شناختن سبب فزونی اندامها چه‌اندر عدد و چه‌اندر بزرگی و خردی.

[فزونی اندر عدد = hyperplasia = فزونی در شمار]

[فزونی در بزرگی = hypertrophy = فزونی در اندازه]

222- ZX. P. 114

مادر زادگی — congenital

ــ از بهر آنك اندر کودکی تری مادر زادگی فزون باشد.

ــ پس همچنین بسبب آنك‌تری مادرزادی را لختی هوا می‌ستاند.

223- ZX. P. 114

تن آبادان ــ ۱ — 1- healthy;

تن آبادی، تن آبادانی ــ ۲ — 2- healthfulness; health

ــ میگوید مردم تندرست و تن‌آبادان را کی اندر تندرستی و تن آبادانی بغایت تمامترین باشد ریاضت خطر است...

ــ و بدن خوف همین امتلاء و تن‌آبادی همی خواهد کی یاد کرده آمد...

224- ZX. P. 118

استاده — stagnant

همچنان کی آب استاده چون مدتی برآید عفن گردد.

225- ZX. P. 118

تیز — acute

و تبهای تیز و سوزان باشد لکن اندر هوای گرم و ترتبها بسیارتر و درازتر باشد.

226- ZX. P. 120

بچه افکندن — to miscarry; to abort

اما سبب انك زنان آبستن بسببهای ضعیف بچه بفگنند.

227- ZX. P. 120

درازآهنگ — chronic

بیماریها بیشتر اسهال سخت و تبهای دراز آهنگ باشد.

228- ZX. P. 124

گرده — kidney; reno-

اما آب معدن آهن همه‌ی احشاء را سود دارد خاصه... را و گرده را و باه را زیادت کند.

229- ZX. P. 124

دشخواری آب تاختن — dysuria

و ریشهای سر را و دشخواری آب تاختن را، و... سود دارد.

230- ZX. P. 124

۱ـــ درد را آرامانیدن — 1- to relieve pain

۲ـــ [آرامانندی‌ی درد] — 2- analgesic

و دردها را بیآرامانَد.

231- ZX. P. 125

ریش روده — intestinal ulcer; ulcerative enteritis or colitis

و ریش روده از وی [آب چاه یا کاریز] تولد کند.

232- ZX. P. 125

۱ـــ پالاییدن = پالودن — 1- to filter

۲ـــ شکستن — 2- to neutralize

از تدبیرها کی آبهای بد بصلاح آرد و تباهی آن را بشکند... آنست کی او را بسیار بپالایند.

233- ZX. P. 125

نشاندن — to separate by sedimentation

[درباره‌ی پاك کردن آبهای آلوده] دیگر آنك آب را با خاك پاکیزه بهم زنند... پس بنشانند و بپالایند.

234- ZX. P. 125

چکانیدن — to distill

و تدبیر چهارم [درپالودن‌آب] آنك آب مصعد کنند وبچکانند برطریق گلابگران.

235- ZX. P. 127

مانده شدن — to be assimilated; assimilation

خوراك دوگونه باشد، یاآن باشد کی بتن او پیوسته نگردد و مانده نشود، اما آنچه بتن او پیوسته گردد و مانده شود...

236- ZX. P. 128

تنك (tanok) — not concentrated; thin

غذاهای لطیف سه‌گونه باشد یکی آن است کی از آن خون صافی و تنك خیزد.

237- ZX. P. 128

شوینده | purgative; cleansing agent

ـ یکی آن باشد کی شوینده باشد وشیرین چون عسل وانجیر و خربزه و پسته.

238- ZX. P. 128

ماز | muscle; myo-

ـ و گوشت پشت را بشهر من پشت ماز گویند.

239- ZX. P. 128

بسیار ـ ۱ | 1- hyper —
اندك ـ ۲ | 2- oligo —

ـ باب سوم اندر شناختن غذا های بسیار فضول و اندك فضول.

240- ZX. P. 129

آبناك | dilute(d)

ـ و آب عدس... و شوربای خروس پیر و... شیر آبناك و كدو و اسفاناخ.

241- ZX. P. 130

منش گشتن | nausea

ـ و انگبین معده را بگزد و منش گشتن آرد.

242- ZX. P. 132

بستن (استخوان‌را) | to splint

ـ و کسی را کی استخوان شکسته باشد وبسته باشد سود دارد.

243- ZX. P. 135

خون افزا | hemopoietic

ـ [آوردن نبشته کمك بیشتری نمی‌کند.]

244- ZX. P. 137

شبکوری | nyctalopia

ـ و خداوند درد سر را زیان دارد و تاریکی چشم و شبکوری آرد.

245- ZX. P. 139

کهن | chronic

ـ و سلفه‌ی کهن را و تنگی نفس را کی از رطوبت باشد سود دارد.

246- ZX. P. 140

دیرینه | chronic

ـ و [سیر] سلفه‌ی دیرینه را سود دارد.

247- ZX. PP. 140-142

زد (zad) | resin

ـ وصمغ او [کنگر] را، کنگر زد گویند.
ـ انگزد گویند کی صمغ اوست بپارسی.

248- ZX. P. 140

سماروغ (sama'ruq) | toxic mushroom
غوشنه، کشنج

او را سماروغ گویند و چند نوع است...، و دیگر غوشنه، و سدیگر کشخ...،
کشنده است... غشی آرد و دست وپای سرد شود... از وی دور باید بود.

249- ZX. P. 141

کاواك — decayed (hollowed) (tooth)

ـــ و درد دندان کاواك را سود دارد.

250- ZX. P. 141

آماس خایه — orchitis

ـــ و روغن و آرد باقلی آماس خایه نهند و آماس بپزد.

251- ZX. P. 146

ریگ ناك — granular; gritty

ـــ و بدهان اندر نماند و لزج نباشد و ریگ ناك نباشد.

252- ZX. P. 146

درشتی — hoarseness

ـــ و درشتی سینه و مثانه را سود دارد.

253- ZX. P. 147

فراخ کردن ـــ۱ — 1- to dilate

[فراخی رگها] ـــ۲ — 2- vasodilation

ـــ و رگها را فراخ کند و غذا بهمه‌ی تن رساند.

254- ZX. P. 748

سرگشتن ـــ۱ — 1- vertigo

منش گشتن ـــ۲ — 2- nausea

ـــ تب و سرگشتن... شراب درد سر آرد و منش گشتن.

255- ZX. P. 148

خرد را پوشاندن ـــ۱ — 1- to narcotize

[داروهای خردپوش] ـــ۲ — 2- narcotic agents

ـــ چنان باشد کی شراب خرد را بپوشاند.

ـــ و چون خرد پوشیده شود مردم اندر کارها اندیشه نکند.

256- ZX. P. 150

تلواسه = تاسه (talva'se) — depression and anxiety

و هر گاه کی با صفرا آمیخته باشد منش گشتن و کرب آرد، و بپارسی کرب را تاسه و تلواسه گویند.

257- ZX. P. 154

آب زن — bath tub; sitz-bath

اندر آب زن نشستن و مالیدن بسیار... سود دارد.

258- ZX. P. -55-156

روا بودن ـــ۱ — 1- to be indicated

[ناروا بودن] ـــ۲ — 2- to be contraindicated

ـ و اگر روز دوم یا سوم دگربار فصد کند روا باشد.

259- ZX. P. 156

بایستن ـ ۱ 1- to be indicated
نبایستن ـ ۲ 2- to be contraindicated

ـ و روز نخست غذا جز کشکاب نباید و روز دوم گرمابه باید...

[«بایستگی‌ها» و «نابایستگی‌ها» ـ "contraindications", indications" از واژه‌های بالا می‌شکافد].

260- ZX. P. 156

منه (mana) jaw; mandible; maxilla

ـ اندر عضله‌ی سینه، و فك بپارسی زفر گویند و بشهر مرو منه گویند.

261- ZX. 158

آماس گوشت بن‌دندان‌ها gingivitis

روغن مصطکی گرم و قابض باشد آماس گوشت بن دندانها را... سود دارد.

262- ZX. P. 160

فزونی خون polycythemia; hypervolemia

اگر سبب بیماری فزونی خون باشد رگ فرماید زدن.

263- ZX. P. 161

دیررو chronic

ـ و جالینوس... می‌گوید کی‌اندر بیماریها کی دیر روتر باشد، پختن اخلاط را انتظار باید کرد. و این بیماریها را طبیبان اعراض مزمنه گویند.

264- ZX. P. 161

زودرو acute

ـ و بیماریها کی زود روتر باشد آن را امراض حاده گویند.

265- ZX. P. 162

دهان سرخی ـ ۱ 1- buccal enanthema
[سرخی] ـ ۲ 2- (exanthema; enanthema; erythema)

مثال، مردی است کی او را زکام و دهان سرخی میرود.

266- ZX. P. 162

برنهادن ـ ۱ 1- to apply (topically)
درد را نشاندن ـ ۲ 2- to alleviate pain

ـ یا اندر چشم، برسر و چشم، داروها کی درد را بنشاند برنهند.

267- ZX. P. 162

گوشتناك muscular

ـ و مردم گوشتناك و فربه را مسهل موافقتر از قی باشد.

268- ZX. P. 163

نارسیده preadolescent

ـ و مردم نارسیده را کی عمر کم از چهارده سال باشد استفراغ نشاید کرد.

269- ZX. P. 169

دادن — to administer

اندر آنك داروی مسهل‌کرا شاید داد وکرا نشاید داد.

270- ZX. P. 169

چیزی را اندر یافتن — to control

ـ از بهر آنك ... سبب پیوسته‌گشتن اسهال‌گردد و اندر نتوان یافت...

ـ ... هرگاه داروی مسهل خورد اسهال بروی درازگردد‌واندر یافتن‌دشخوارباشد.

271- ZX. P. 170

پیچیدن روده (ها) — volvulus

کی هرگاه کی طبیب از این غافل باشد پیچیدن روده‌هاوغشی‌وسرگشتن‌تولدکند.

272- ZX. P. 175

زودکار — fast acting

اتفاق افتد کی داروی آهسته با داروی زود کارتر مزاحمت‌کند.

273- ZX. P. 177

سبوس — dandruff

موی بدان شویند سبوس را ببرد.

274- ZX. P. 178

نرم‌کننده (ی سینه) — expectorant

ترنجبین ... است و نرم‌کننده، سینه را نرم‌کند.

275- ZX. P. 178

لیفناك — fibrous

حنظل ماده نرم و سپید بی‌لیف باشد، و نرم لیفناك.

276- ZX. P. 179

دوسیدن‌ـــ۱ — 1- to stick as with glue

دوسنده‌ـــ۲ — 2- sticky

و بر ظاهر او [گیاه سقمونیا]تری است دوسنده...

277- ZX. P. 181

درد بندها — arthralgia

وی را [سورنجان را] از بهر درد بندها بازیره و پلپل خورند.

278- ZX. P. 183

[دشتان] بسته‌ـــ۱ — 1- amenorrhea

[دشتان گسسته] ـــ۲ — 2- menopause

... حیض بسته بگشاید و بچه را بفکند.

[واژه‌ی «دشتان» برای menstruation است. و «دشتان بسته» از «دشتان گسسته» جداست. «دشتان گسسته» هنگامی است‌که دیگر خونریزی ماهیانه بازنگردد چنانچه زن حضرت ابراهیم‌که در تاریخ طبری آمده «دشتان‌گسسته» بود و دیگر بچه‌دار نمی‌شد. اما «دشتان بسته» را می‌توان درمان‌کرد از واژه‌ی «بسته» و

«گسسته»... در دیگر جاها نیز می‌توان چنین بهره‌برداری کرد.]

279- ZX. P. 183, 184

کو (kow) mucus

ـ ابن ماسویه گوید بلغم لزج را وکش راکی در وی خون باشد باسهال بیرون آرد.

ـ از پوست او [قتاالحمار] اسهال کش زرد کند.

280- ZX. P. 183

پیچیدن شکم abdominal colic

و مقدار دودرمسنگ پیچیدن شکم را و درد جگر را بپزد.

281- ZX. P. 185

شیر latex

ما زریون از جمله نباتهاست کی آنرا شیر باشد.

282- ZX. P. 185

ملازه uvula

با عسل آماس بن زفان و ملازه را کی بتازی لهاة گویند سود دارد.

283- ZX. P. 185

گوشت فزون cheloid

ریش‌های بد را نگذارد کی پهن باز شود و گوشت فزون را بخورد.

284- ZX. P. 187

پنیرمایه rennin; cheese enzyme

و مقدار دانگی پنیرمایه‌اند روی حل کنند.

285- ZX. P. 187

بستن to coagulate (vi); to clot

و دانگی پنیرمایه ... اندر وی حل کنند و بنهند تا شیر بسته شود.

286- ZX. P. 188

فزونی خون hypervolemia

و گفته‌اند کی سبب فزونی خون بسیاری غذا باشد.

287- ZX. P. 189

بسیاری خون polycythemia

اندر نشانهای بسیاری خون اندر تن.

288- ZX. P. 189

دمیدگی distention

نشانهای بسیاری خون... دوم رسیدگی و پری رگها...

289- ZX. P. 189

تباهی خون hemolysis

و نشانهای تباهی خون اندر تن از سه چیز جویند، یکی از رنگ روی... و دوم از عظیمی نبض... سوم از حس الم.

290- ZX. P. 193

برکران—۱ 1- lateral

برمیان—۲ 2- medial

لکن [سیاه‌رگ] قیفال برکرانتر است و از دل دورتر و با سلیق برمیان‌تراست.

291- ZX. P. 195

نهاد 1- location; site 2- nature

ـ فصاد باید نخست انگشت برگ برنهند... تاگوهر رگ بشناسد و نهادآن بشناسد.

292- ZX. P. 335

گوشت رویانیدن to heal

ـ و ریشهای چشم را برویاند.

293- ZX. P. 196

رگ بند tourniquet

و مردم مرطوب را نشاید کی رگبند زود بر دارد.

294- ZX. P. 198

(خون) جستن ejection (of blood)

اما نشان انك جراحت بر شریان افتادست آن است‌کی خون جستن، حرکتی باشد با نظام، همچون حرکت نبض.

295- ZX. P. 198

داغ کردن to cauterize

و ساعتی کی دارد بازایستد [خونریزی سرخرگی]، اگر باز نایستد داغ کند.

296- ZX. P. 199

آماس‌خایه [آماس‌گند] orchitis

[حجامت]... را و دردگرده را، و آماسهای خایه باز دارد.

[چون خایه پیام زشت پیدا کرده است بهتر است از واژه‌ی پـارسی «گند» (gond) کمك بگیریم.]

297- ZX. P. 200

کیسه‌ی خایه [کیسه‌ی‌گند] scrotum

و روده بکیسه‌ی خایه فرود آمده باشد... تا بجای باز شود.

298- ZX. P. 200

دیوچه leech; hirudo medicinalis

[زالورا]... واهل خراسان دیوچه‌گویند.

299- ZX. P. 200

زهرناك venomous

هندوان‌گفته‌اندك از این دیوچه [زالو] بعضی زهرناك و زیانکار است...

300- ZX. P. 201

گدازش تن cachexia

بیم باشد کی... گدازش تن تولدکند.

301- ZX. P. 201

بچه را افکندن — to abort (vt)

و بچه را بفکند و حیض بسته را بگشاید.

302- ZX. P. 202

خوی کردن یا آمدن — to perspire

واندر علاج بعضی بیماریها تدبیر خوی آمدن بایدکرد.

303- ZX. P. 202

۱ــ بازداشتن
۲ــ خوی آور — 1- to inhibit 2- sudorific

ــ باب سوم اندر تدبیر بازداشتن خوی.
ــ و پایهاگرم داشتن خوی آرد و سردکردن باز دارد.

304- ZX. P. 203

آب دهان — saliva

آب دهان را لعاب گویند.

305- ZX. P. 203

برزانو خسبیدن — knee-chest or genu-pectoral position

و اگر درد اندر ناف باشد بیمار بر زانو خسبد و سر و سینه بر بالش نهد.

306- ZX. P. 203

انبانچه — small bag or bulb

محقنه آلت حقنه [دادن دارو از سوراخ پند براست روده] کردن است... و این آلت انبانچه‌ای باشد لطیف نایژه‌ای از سیم یا از مس... بر وی سخته‌اند.

307- ZX. P. 204

تهی ای — postabsorptive state; fasting;NPO

و از جماع کردن بر تهی‌ای وگرسنگی و از پس ریاضت...

308- ZX. P. 209

سرپستان — nipple; mamilla

...سرپستان بمالند و شیر بیرون‌کنند پس سرپستان اندر دهان بچه نهند.

309- ZX. P. 209

برآمدن دندان — eruption of teeth

وگوشت بن دندانها را بمغز خرگوش یا پیه مرغ می‌باید مالید تا نرمتر میشود ودندان بآسانی برآید.

310- ZX. P. 209

۱ــ آماس گلو
۲ــ آماس گوشت بن‌دندان — 1- pharyngitis
2-gingivitis

و خارش گوش، و آماس‌گوشت بن دندانها و آماس‌گلو پدید آید.

311- ZX. P. 210

زکام — influenza

سرفه و زکام، آب‌گرم بسیار برسر او میریزند و...

312- ZX. P. 210

گرفتگی آواز — hoarseness

گرفتگی آواز، تخم‌کتان بکوبند یا آس‌کنند.

313- ZX. P. 210

دمیدگی دهان — stomatitis

دمیدگی دهان سه‌گونه باشد، سرخ باشد، و سپید باشد و سیاه باشد.

314- ZX. P. 210

آماس ناف — omphalitis

آماس ناف و پیچیدن را آب‌گرم و... بهم زنند و ... بر شکم نهند.

315- ZX. P. 210

بیرون خاستن ناف — umbilical hernia; exomphalus

بیرون خاستن ناف را... مرداسنگ و ... بسایند و ...

316- ZX. P. 210

بیرون آمدن — proptosis

بیرون آمدن مقعد، مازو و ... بپزند و بچه را اندر وی نشانند.

317- ZX.P. 210

ترسیدن اندرخواب — night terror

ترسیدن اندر خواب، دایه را غذای لطیف دهند و بچه را... یکساعت بیدار نگهدارند.

318- ZX. P. 214

درازگردیدن — to become chronic

از بهر آنك بسیار بیماریها بودکی درازگردد.

319- ZX. P. 214

تری — fluid discharge; mucous discharge

— و در آماسهای دماغ چون زکام و سرسام... اندر حال تریهایی‌کی ازکام و بینی فرود آید نگاه‌کنند.

— و اندر زکام و سرسام خشکی مجرای بینی و ناپالودن تریها بود.

320- ZX. P. 215

زرد آب — serous discharge

و هرگاه کی از ریشها زرد آب رقیق بسیار پالودن‌گیرد.

321- ZX. P. 215

گردیدن — crisis

— پس بحران‌گردیدن حال بیماری باشد از حالی بحالی دیگر بهتر یا بدتر.

— پنجم آنك بیماری بگردد، گردیدنی آمیخته یعنی بحران مرکب باشد.

322- ZX. P. 215

پالاییدن — to discharge; excrete

ـ و زردآب کی از گوش پالاید...

323- ZX. P. 216

گـاریدن تب — lysis or crisis (fever)

ـ و بباید دانست‌کی تا اندر وقت‌گـاریدن تب بحران باشد.

324- ZX. P. 218

تاسه — polypnea; tachypnea

یا خیالی پش چشم پدید می‌آید، یا تنگی نفس یا تاسه‌ای پدید آید و...

325- ZX. P. 221

بیهشی — coma; unconsciousness

ـ و اگر نشانهای بد چون بیهشی و هذیان... و تا سه... پدید آید.

326- ZX. P. 221

سر گشتن — vertigo; dizziness

هفتم سر گشتن و بتازی دوار گویند.

327- ZX. P. 221

آواز دروغین اندر گوش — tinnitus

هشتم آواز دروغین اندرگوش افتادن.

328- ZX. P. 221

تپیدن دل — tachycardia

ـ و هر گاه کی اندر وقت بحران بیهشی و سرخی چشم و تپیدن دل و تنگی نفس پدید آید... [در این‌جا «تپیدن» بی‌گمان tachycardia است نه palpitation زیرا همراه یك گروه نشانه‌هایی گفته شده‌که پزشك آنرا می‌یابد نه آنکه بیمار آنرا دریابد. چنانچه این نشانه‌ها از زبان بیمار بود آنگاه palpitation ترجمه می‌کردیم. از اینرو واژه‌ی «تپیدن» را می‌توان برای «باز و بسته شدن دل» بکارگرفت.]

329- ZX. P. 221

خارش — pruritus

دراین‌گفتار یاد کرده آمده است چون‌گروخارش.

330- ZX. P. 225

شوریدگی خرد — mental confusion

سوم آنك خرد بیمار شوریده شود و سخن پراکنده گوید.

331- ZX. P. 225

تب‌خال — herpes simplex; fever blister

و هر گاه کی خداوند تب غب را بربینی و لب بثرها برآید... و [این] راپپارسی تب‌خال گویند.

332- ZX. P. 225

تب چهارم — quarternary fever

ـ و تب چهارم کی بتازی ربع گویند...

333- ZX. P. 226

کیسه villus

ـ و این کیسها را کی یاد کرده آمد بتازی خمل گویند.

334- ZX. P. 227

پالاییدن to excrete; to discharge

ـ کی از گوش یا از بینی ریم پالاید...

335- ZX. P. 227

بیرون خاستن چشم exophthalmos

ـ گوید بیرون خاستن چشم اندر بیماریهای حاد،... دلیل دیوانگی باشد.

336- ZX. P. 228

دم زدن زود ازود tachypnea

ـ دم زدن زودازود متواتر بد باشد.

337- ZX. P. 228

دودناك containing carbon dioxide

حاجتمند است بدانك هوای سوخته و دودناك گشته از خود بدم‌زدن‌بیرون کند.

338- ZX. P. 233

فراشا (fara'wa') chill

ـ و فراشا دلیل آن باشد کی بسیاری شراب حرارت عزیزی را فرو گرفتست.

339- ZX. P. 235

برسام‌ـ۱ 1- thoraco- or pleuropneumopathy

ـ سام‌ـ۲ 2- — pathy

و خداوند برسام یعنی خداوند بیماری برو سینه بیشتر بسبب بسته شدن راه دم زدن‌میرد [دراین‌نمونه به‌واژه‌ی«سام»آشکارا معنی «بیماری "Pathos" "disease" داده شده است و از اینرو بآسانی می‌توان آنرا در واژه‌های سرشته‌که به — pathy پایان می‌یابند بکار برد. در جای دیگر خواهدآمدکه «سام» معنی «آماس»نیزمیدهد].

340- ZX. P. 235

اندامهای اندرونی viscera

ـ یا در تبهایی میرد کی سبب آن آماسی باشد اندر اندامهای اندرونی.

341- ZX. P. 237

تب گردیده intermittent fever

ـ آن را دایره گویند یعنی گردیده‌کی نوبتی نگاه می‌دارد و دور باز می‌آید... یعنی تبهایی کی بنوبت آید.

342- ZX. P. 237

فراز هم‌آمدن systole; contraction

ـ از بهر آنك شریانهایی از دل رستست و بدو پیوسته است و شریانها بحرکت

انقباض دل یعنی بقوت فراز هم‌آمدن دل فراز هم‌آیند و بسته شوند تا خون... کی در شریانها است بسبب فراز هم آمدن شریانها بدل بازنگردد.
[در اینجا باکمك از واژه‌ی بالا می‌توان «همایش» را از«هم‌آمدن» جداکرد وآنرا برای contraction ونیز شاید systole بکار برد].

343- ZX. P. 241

پیچیدن | torsion; sprain

ـــ و درد دمل و درد اندامی کی پیچیده شود...

344- ZX. P. 252

تهی ای | starvation

ـــ اگر بیماری از تهی‌ای باشد یعنی از غذا نایافتن یا...

345- ZX. P. 252

گدازش وکاهش | cachexia

ـــ و اگر قوت قوی باشد بیم باشد کی گدازش وکاهش اندر او پدید آید.

346- ZX. P. 266

بیرون رگها | extravascular

ـــ و عفونت بزندرون رگها باشد یا بیرون رگها.

347- ZX. P. 266

برافروختن | to flush

چنانك در تبهای دیگر رنگ روی برافروزد...

348- ZX. P. 266

افتاده | collapsible

کی در این تب نبض افتاده و ضعیف و صغیر و متفاوت باشد.

349- ZX. P. 268

آماسیدن [خیز] | edema

و اگر پشت پای و پشت چشم و روی... وآماسیدن پدید آرد...
[امروزه بیشتر از واژه‌ی «آماسیدن» برای "inflammation" کمك می‌گیریم وبرای "edema" واژه‌ی «خیز» بکار می‌رود].

350- ZX. P. 267

فرغار کردن (farqa'r) | to infuse
فرغاردن = فرغاریدن

و اگر ترب را در سکنگبین فرغار کنند یك شب و بامداد برآرند...

351- ZX. P. 274

پزاندن | to metabolize

بباید دانست‌کی در تن مردم سه نوع رطوبت طبیعی است... نخستین رطوبتی است‌کی اندر رگها و... پراکنده است بسان شبنم... کی هرگاه سببی افتد کی مردم طعام و شراب دیرتر یابد طبیعت بدان قوت روی بدان رطوبت‌آرد و آن راکی تمام

نپخته باشد بپزاند و هضم کند...

352- ZX. P. 274

اندر خوردن — absorb; imbibe

ـ اما رطوبت نخستین همچون روغنی است کی در چراغدان باشد و رطوبت سوم همچون روغنی است کی پیلیته اندر خورده باشد.

353- ZX. P. 275

گوژ شدن (ناخن) — koilonychia

ـ و هرگاه... بدرجه‌ی آخر رسد موی ریزیدن گیرد و ناخنها گوژشود.

354- ZX. P. 275

آماس گرده — nephritis

ـ و جالینوس گوید کی... دیده‌ام کی سبب‌آن ... آماس گرده بود.

355- ZX. P. 278

سرسام — meningoencephalitis

ـ یکی آماس دماغ و غشاء اوست و بپارسی سرسام گویند یعنی آماس سر و بلغت یونان قرانیطس گویند. [این دومین معنی است که برای واژه‌ی «سام» آورده شده‌است یعنی آماس، همچند "itis-". درپیش‌تر. برای «سام» معنی «بیماری» "pathy" - "pathos" داده شده بود. از آنجاکه امروزه در نوشته‌های پزشکی واژه‌ی آماس برای "itis-" و inflammation بسیار بکار می‌رود. بهتر است پسوند «سام» را برای "pathos" و "pathy"- ــ بکار بریم.]

356- ZX. P. 278

برسام — pleuritis

سوم آماس غشاء پهلوها و سینه و عضلها کی در میان اینست و آن را بر سام گویند یعنی آماس بر...

357- ZX. P. 279

دمیدن [دمیدگی] ۱ — 1- inflammation

دمیدن گوشت بن‌دندان و دهان ــ۲ — 2- gingivostomatitis

ریش گشتن ــ۳ — 3- ulceration

نهم تشنگی و ...، خشکی زبان و دمیدن گوشت بن دندان‌ها و دهان وریش گشتن.

358- ZX. P. 279

سستی اندامها — paresis

دوازدهم غشی و ساقط‌شدن قوت و سستی اندامها.

359- ZX. P. 279

تری فزا ــ۱ — 1- cholinergic; parasympathomimetic

خشکی فزا ــ۲ — 2- adrenergic; sympathomimetic

ـ و گفتم کی در هوای تر و با بیشتر ازآن افتد کی در هوای خشك و بدین‌سبب دست از طعامهای تری فزای بباید داشت و طعامهای خشکی فزای باید خورد.

[در ترجمه‌ی بالا برای «تری فزای» و «خشکی فزای» نمی‌توانم در زمان گواه بیاورم که چرا این واژه‌ها را چنین ترجمه کرده‌ام. این زمینه را در گفتاری جداگانه بررسی خواهم کرد. در اینجا تنها باین بسنده می‌کنم که اگر نوشته‌های پزشکی کهن را از دیدگاه امروزی شناخت‌کار اندامهای تن (physiology) بخوانیم و با آن بسنجیم باین هوده می‌رسیم که نهاد «تری و سردی» همان «کنشهای دستگاه پاراسمپاتیك یا cholinergic » را دارد و «نهاد خشکی و گرمی» همان «کنشهای دستگاه‌سمپاتیك یا adrenergic »را دارد. در گفتار جداگانه آن زمینه‌هایی که درنوشته‌های کهن آورده‌شده واین هوده را راست میدارد خواهم آورد.]

360- ZX. P. 281

پیوسته — confluent

آنست‌کی بسیاری آبله دلیل بسیاری ماده باشد لکن اگر با بسیاری اندریکدیگر پیوسته نباشد...

361- ZX. P. 284

آبله — vesicle

واگر آبله بزرگ و بسیار آب‌باشد...

362- ZX. P. 284

خشك ریش — crust-scab

اندر تدبیر خشك ریشه‌ی آبله تا زود بیفتد.

363- ZX. P. 284

بی خوابی — insomnia

و اگر بیخوابی رنجه دارد...

364- ZX. P. 284

نشان آبله [داغ آبله] — scar of smallpox

اندر تدبیر زایل کردن نشان آبله.

[امروزه در نوشته‌های پزشکی داغ بکار می‌رود.]

365- ZX. P. 285

رندش—۱ — 1- filings

مردا سنگ—۲ — 2- litharge

اسفیداج و مرداسنگ ورندش عاج از هریك سه درسنگ.

366- ZX. P. 285

بازآمدن — recrudescence

نکس بپارسی بازآمدن بیماری باشد.

367- ZX. P. 285

درد نیمسر — migraine

و درد سر و درد نیمه‌سر و سرگشتن و درد جگر...

368- ZX. P. 285

ازبیماری برخاسته — convalescent

ـــ ناقه بپارسی کسی‌را گویند کی از بیماری برخاسته باشد و هنوز بحال تندرستی تمام... باز آمده نباشد.

369- ZX. P. 285

خارش | pruritus

ـــ و بعضی را خارش پدید آید و بعضی را موی سپید شود.

370- ZX. P. 291

تیز | acute

قرانیطس بلغت یونان سرسام تیز راگویند.

371- ZX. P. 291

سام | - itis; inflammation

ـــ و سرسام لفظی پارسی است همچون برسام از بهر آنك برسینه است و سام‌آماس است... و سرسام یعنی آماس سر.

372- ZX. P. 291

سخن بیهشانه | delirium

ـــ و ترجمه‌ی قرانیطس سخن بیهشانه باشد.

373- ZX. P. 291

شوریدگی عقل [خرد] | mental confusion

ـــ و گاه باشد کی شوریدگی عقل باگریه و خنده آمیخته باشد.

374- ZX. P. 291

درز | suture

ـــ باشدکی بیمار پندارد کی درزهای سرگشاده میشود.

375- ZX. P. 291

۱ـــ راستینی [راستین] | 1- proper

۲ـــ دروغین | 2- pseudo; sham

ـــ و گاه‌کی سرسام راستینی سرسام دروغین گردد.

376- ZX. P. 291

فراموشی | amnesia

ـــ ولیثرغس بلغت یونان فراموشی را گویند و بتازی نسیان گویند.

377- ZX. P. 292

گسستن آواز | aphonia

ـــ و گاه باشدکی‌گسسته شود و هیچ آواز نتواند داد.

378- ZX. P. 294

آماس خونی | phlegmon

ـــ فلغمونی آماس خونی را گویند.

379- ZX. P. 294

بیهندام | irregular

(هندام) | (regularity)

سوم آنك خفتن بیمار بیهندام باشد و بی‌نظام.

380- ZX. P. 296

غنودن — to rest

لکن از غنودن راحت نیابد و در خواب نشود.

381- ZX. P. 296

فسردن — catalepsy; catatonia

ــ و جمود فسردن باشد، این علت را بدین نامها ازبهر آن گویندکی ناگاه حس و حرکت مردم فروگرفته شود چنانك برپای باشد یا نشسته یا... اندرکاری باشد چون این علت پدید آید هم برآن شکل بماند خشك.

383- ZX. P. 299

موی ناك‌ــ۱ — 1- hirsute

[موی ناکی]ــ۲ — 2- hirsutism

آنست‌کی خداوند این علت [مالیخولیا] موی‌ناك باشد و موی او ستبر باشد.

384- ZX. P. 300

مالش — massage

و از پس طعام بچهار ساعت مالش فرماید مالیدنی معتدل.

385- ZX. P. 302

دیوانگی — psychosis

دیوانگی چهار نوع است: یکی را بلغت یونان مانیاگویند...، اما خداوند مانیا دیوانه‌ای باشدکی خوی ددگان گیرد.

386- ZX. P. 308

آب زندرون کاسه‌ی سر — hydrocephalus

اندر آب کی زندرون‌کاسه‌ی سر گردآید و تشنگی کودکان.

387- ZX. P. 307, P. 308

دستکاری — surgery

ــ و آنجاکی سبب [سبب پرخوابی] زخمی باشد علاج او اندر مقالت‌دستکاری... یادکنیم.

ــ و اگر ماده‌اندك باشد و میان پوست‌وگوشت باشد علاج وی دستکاری است بشکافند و پاك کنند.

388- ZX. P. 313

ریش کردن‌ــ۱ — 1- abrasion

داروی ریش‌کننده‌ــ۲ — 2- abrasive

ــ و تدبیر آن سازندکی آن موضع را ریش‌کنند... صفت دارویی کی ریش کند.

389- ZX. P. 318

خفتگی — numbness

ــ و عوام هر اندامی را کی زنده باشد و حس او باطل شود گویند خفته است.

390- ZX. P. 319

لرزیدن	tremor

لرزیدن اندامها... چنان باشدکی هرگاه‌کی مردم خواهد دست خویش‌بجنباند وکاری فرماید حرکتی دیگر نه باختیار او با حرکت اختیاری آمیخته شود.

391- ZX. P. 319

سستی یك نیمه‌ی تن—۱	1- hemiplegia
سستی—۲	2- paralysis

— و بدین سبب فالج سستی یك‌نیمه‌ی تن راگویند از سرتاپای.
— از اینجا معلوم‌گرددکی معنی فالج نزدیك طبیبان سستی و بیکاری اندامهاست.

392- ZX. P. 322

بی‌خواست	involuntary

علامت وی آن است‌کی بول و برازبی خواست بیرون آید.

393- ZX. P. 323

سست گشتن	to become paralyzed

— واندر فالج عصب... سست گشته و...

394- ZX. P. 323

خونابه	serosanguinous

— و گاه باشد کی بول همچون خونابه‌ای باشد.

395- ZX. P. 325

کزاز	tonic contraction

— گاهی کزاز تشنج راگویند... و کزاز آن را گویند کی عضله‌ها وعصبها برعضو سخت شود و از سوی پیش و پس‌کشیده شود و راست بماند و حرکت نتواند...

396- ZX. P. 326

خندان روی ماندن	risus sardonicus

وگاه باشد [در کزاز]کی عضلهای روی‌کشیده شود و بیمار خندان‌روی‌بماند.

397- ZX. P. 326

بسیاری آب دهان	sialorrhea

— و بسیاری آب دهان و آرزو آب‌نکردن...

398- ZX. P. 333

نزدیك نیك دیدن= از دور دشخوار دیدن	myopia

— و آنك از دور دشخوار بیند و از نزدیك نیك بیند روح باصره او لطیف و... اندك‌باشد.

399- ZX. P. 333

از نزدیك دشوار دیدن	hyperopia
از دور نیك دیدن

— و آنك از دور نیك بیند و از نزدیکی دشوار بیند روح باصره او... تیره باشد.

400- ZX. P. 334

اشك‌آور ــ اشك‌آوردن — lacrimogenous

شئم آنك بداروها كی اشك‌آرد ماده را از چشم فرو پالاید.

401- ZX. P. 335

[داروی] پوساننده — corrosive (agents)

ششم داروهای پوساننده است.

402- ZX. P. 335

بی‌آگاه — insensitive

یعنی داروها كی عضو را بیخبر كند تا از درد بی‌آگاه شود.

403- ZX. P. 335

گوشت رویانیدن — 1- to heal 2- enhancing the growth of granulation tissue

ــ و ... بدین سبب گوشت رویاننده است.

ــ و ریشهای چشم را برویاند.

ــ و ... درد چشم زایل كند و گوشت برویاند.

404- ZX. P. 335

آب دویدن چشم — tearing of the eyes; lacrimorrhea

ــ و چشم را قوت دهد و آب دویدن از چشم باز دارد.

405- ZX. P. 336

تیزبینی — visual acuity

عصاره‌ی او اندر چشم‌كشند و بینایی چشم را تیزكند.

406- ZX. P. 336

گوشت فزونی — cheloid; growth

توپال مس گوشت فزونی بخورد.

407- ZX. P. 339

میل — probe

و چشم راست بدست راست باید گشاد... و میل بدست چپ گرفتن.

408- ZX. P. 340

برهم رستن — synechia

التصاق برهم رسته شدن هردو پلك چشم را گویند.

409- ZX. P. 340

ناخن پیرای — scissors

و سوزن بزیر او اندر كنند و او را بناخن پیرای بردارند.

410- ZX. P. 341

داغ كردن — cauterization

سوم بن موی فزونی را داغ كردن.

411- ZX. P. 342

۱ــ دستکار 1- surgeon

۲ــ دستکاری 2- surgery

ــ و بسیارکس باشدکی طاقت دستکاری ندارد وآهن نتواند دید وسخن‌دستکاران نتواند شنید.

412- ZX. P. 342

دوسانیدن - pexy

علاج آن نظم است و موی ناهموار رسته را بر موی راست رسته بردوسانیدن.

413- ZX. P. 342

وردنیج globar conjunctivitis

ــ کی علت وردنیج آماسی دموی است... علت وردنیج آماس طبقه‌ی ملتحمه است وعظیمی آماس بدان حد باشد کی سپیدی چشم چنان بلند شودکی حدقه را بپوشاند [دراین‌جا خواست نویسنده از حدقه مردمك و عنبیه است] و چشم برهم نتواند نهاد ازعظیمی آماس.

414- ZX. P. 342

بیغوله cul-de-sac

ــ و بیشتر نزدیك بیغوله‌ی چشم‌افتد، گاهی... نزدیك بیغوله‌ی‌کوچك کی سوی گوش است.

415- ZX. P. 344

بیرون خاستن چشم exophthalmos

شاف سماق جرب و خارش و... بیرون خاستن چشم را سود دارد.

416- ZX. P. 345

شوری ستاندن desalinate

پس بآب خوش بشویند تا شوری از وی بستانند.

417- ZX. P. 351

ناخنه pterygium

...پارسی او ناخنه است و این ناخنه غشایی فزونی است غلیــظ... و همچون ناخن است.

418- ZX. P. 352

سرشته compound

صفت داروی سرشته.

419- ZX. P. 352

بردمیده شدن edema; swelling; inflammation

ــ اندر انتفاخ ملتحمه، انتفاخ لفظی تازی است پارسی او بردمنده شدن وآماسیدن اســت. [اگــرچه واژه‌ی «دمیده شدن» و «دمیدن» و «دمیدگــی» در ایــن کتاب بمعنی «آماس» و «خیز» و «باد» بکار رفته است اما بیجا نیست که در اینجا

سخن‌کوتاهی برای سامان دادن این واژه بیاورم. در جای دیگر از این نوشته، سخن از «فسردن» آمدکه همان «درجا خشك‌شدن» و «یخ‌زدن» و مانند آن باشد مانند to freeze و «جمود». و این واژه را برای catatonia و catalepsy بکار برده است زیرا در این بیماری، بیماردرجا خشك میشود. از اینرو همانسان‌که از«فسردن» می‌توان چنین بهره گرفت، باید بتوان از «دمیدن» نیزبرای ترجمه‌ی "emphysema" كمك گرفت، چه «دمیدن» از «دم» می‌آید و در emphysema این«هوا»یا«دم»است که در بافت‌گردآمده آنرا بادداار می‌کند. ازآنجاکه از واژه‌ی «دمیدن» در نوشته‌های کهن پارسی خیلی سست بهره گرفته شده و ازآن «باد» و «خیز» و «آماس»خواسته‌اند وازآنجاکه برای inflammation و edema واژه‌های خوبی مانند «آماس» و«خیز» داریم، بهتر است از واژه‌ی «دمیدن» و «دمیدگی» و دیگر شکافته‌های آن برای emphysema کمك بگیریم. از اینرو «دمیدگی شش» "pulmonary emphysema" و «دمیدگی زیر پوست» "subcutaneous emphysema" و «دمیدگی میان سینه» "mediastinal emphysema". است.]

420- ZX. P. 352

1- non-pitting (edema)	فرونشستن و باز بجای آمدن ـــ ۱
2- pitting (edema)	فرونشستن وباز بجای نیامدن ـــ ۲

علامت وی آن است کی اگر انگشت برنهند زود فرونشیند و زود بجای‌بازآید.

421- ZX. P. 355

collyrium	سرمه

صفت سرمه‌ی دیگر کی خداوند مزاج سرد را سود دارد.

422- ZX. P. 355

ulcer	ریش

و قرحه بپارسی ریش است و...

423- ZX. P. 355

purulent; suppurative	شوخناك

قرحه شوخناك باشد و خشك ریشه زیادت‌آرد.

424- ZX. P. 356

leucoma	سپیده

اندر سپیده کی بر چشم‌افتد و برداشتن آن.

425- ZX. P. 360

1- non-penetrating	ناگرنده ـــ ۱
2- penetrating	گرنده ـــ ۲

تفرق‌الاتصال کی اندر طبقه‌ی عنبیه افتد... از دور بیرون نباشد، یا اندك و ناگرنده باشد و از جرم طبقه بیرون گرر نکند...

426- ZX. P. 361

glaucoma	آب سیاه

— و بچشم اندر تیرگی ظاهر نباشد و... این را آب سیاه گویند.

427- ZX. P. 361

آب (مرواريد) — cataract

و علامت تمام فرود آمدن آب آن است کی خداوند علت را اندر آفتاب‌نشانند... واگر سپید باشد...

428- ZX. P. 367

راه شنوایی — auditory canal

— و پاك داشتن از شوخ تا راه شنوایی بسته ندارد.

429- ZX. P. 368

استخوان بناگوش — petrous bone

چنان باشدکی استخوان بناگوش کی آن را حجری‌گویند و منفذ آواز دروی آفرید است. [امروزه واژه‌ی استخوان «خاره‌ای» بکار میرود و خوب هم همین‌است. اگر بخواهیم استخوان بناگوش را نیز بکارگیریم باید آنرا امروزه برابر «استخوان پستانی» mastoid bone بدانیم.]

430- ZX. P. 372

نایژه — tubule; small pipe

— واگر نایژه... بگوش اندر نهند...

431- ZX. P. 374

خون آمدن ازبینی — epistaxis

خون آمدن از بینی سه‌گونه باشد.

432- ZX. P. 376

گرفتگی (بینی) — (nasal) obstruction

اندر علاج شکستگی وگرفتگی بینی.

433- ZX. P. 376

شکسته بستن — splinting (fractures)

اندر باب شکسته بستن یادکرده‌آید.

434- ZX. P. 377

سخن ببینی گفتن — nasal speech

— و در... [زکام] آوازگرفته شود و سخن ببینی گوید و...

435- ZX. P. 377

درازآهنگ شدن — to become chronic

— و هرگاه زکام دراز آهنگ شود بسینه فرودآید.

436- ZX. P. 379

کافتگی — fissure

— در علاج‌کافتگی لب.

— از بیماریهای لب یکی آنست کی کافتگی آرد و بتازی آنرا شقاق...گویند.

437--ZX. P. 379

گوشت فزونی　　tumor; growth

گوشت فزونی و باسورلب را ببرند و بردارند.

438- ZX. P. 381

آمدن آب دهان　　sialorrhea

اندر آمدن آب دهان درخواب.

439- ZX. P. 381

ناخوشی بوی دهان—۱　　1- halitosis

پوسیدن—۲　　2- infection

سبب ناخوشی بوی دهان عفونت است و بپارسی عفونت پوسیدن است.

440- ZX. P. 381

پوست دهان　　buccal mucosa

یعنی تباهی مزاج پوست دهان.

441- ZX. P. 382

آماس زبان　　glossitis

حال آماس زبان همچون حال آماس لب باشد.

442- ZX. P. 385

کوتاه گردیدن　　contracture

ـ و اما علاج آنك جراحت روید و رباطی کوتاه گردد دستکاری است.

443- ZX. P. 393

دشخواری دم‌زدن　　dyspnea

ـ و خناق دشخواری دم زدن را گویند.

444- ZX. P. 394

جنباندن پره‌های بینی　　flaring of the alae nasi

ـ و هرگاه کی دم‌زدن پراکنده شود... وپرهای بینی همی‌جنبند سخت‌مخوف‌باشد.

445- ZX. P. 399

دم‌زدن بلند　　hyperpnea

النفس‌الشاهق این را بپارسی دم زدن بلند خوانند و نوعی است از دم زدن‌عظیم وبا عظیمی سریع و شدید باشد.

446- ZX. P. 399

دم‌زدن زودا زود　　tachypnea

النفس السریع دم زدن زودازود چنان باشد کی...، و بسبب این شتاب‌درسرعت کوشد.

447- ZX. P. 399

دم زدن دیر　　bradypnea

دم زدن دیر بر ضد سریع باشد.

448- ZX. P. 399

سرفیدن — to cough

ــ و زبان از دهان بیرون نتواندکرد و چشم بیرون خاسته باشد و نتواند سرفید.

ــ و اگر بسرفد بیهوش گردد.

[بارها در نوشته‌های پیشینیان می‌بینیم که از پسوند «ـ دن» و «ـ تن» برای ساختن کار واژه از نام واژه‌ی دلخواه کمك می‌گیرند. این نمونه، می‌تواند برای ساختن دیگر کار واژه‌ها بکار رود چنانکه درگذشته نیز دیگران این را گفته‌اند.]

449- ZX. P. 400

تنگی دم زدن — dyspnea

وضیق‌النفس یعنی تنگی دم زدن.

450- ZX. P. 400

آماسیدن شش — pneumonia

دوم آنك شش آماسیده باشد.

451- ZX. P. 403

ازهم بازکشیده شدن — distention

بدان سبب تمددی در اجزا شش افتد یعنی اجزای او از هم بازکشیده‌شود.

452- ZX. P. 406

گوشت شش — pulmonary parenchyma

وآنچ ازگوشت شش باشد بسرفه... برآید.

453- ZX. P. 409

آماس شش — pneumonitis; pneumonia

ذات‌الریه آماس شش راگویند.

454- ZX. P. 409

سریشم ماهی — fish jelly or gel; gelatin

زرده‌ی خایه‌ی نیم برشت نافع است و سریشم ماهی نافع‌است.

455- ZX. P. 409

فسردن — to clot; to coagulate

و اگر ترسند کی خون در شش بفسرد.

456- ZX. P. 410

تریهای آبناك — effusion

وگاه باشد کی خداوند ذات‌الریه را تریهای آبناك در شش گردآید.

457- ZX. P. 410

خواب‌آلودی — 1- stupor 2- stuporous 3- somnolence

در بیشتر وقتها خاصه در وقت تب چون خواب‌آلودی باشد هم بسبب بسیاری‌بخار.

458- ZX. P. 412

آگاهی sensitivity; feeling

ــ و هلاك جوانان بیشتر از درد باشد از بهر آنك حس جوانان قوی باشد و بدان سبب آگاهی از درد بیشتر باشد.

[بارها در جاهای دیگر نیز آمده است‌که واژه‌ی «آگاهی» بمعنی آنچه‌که امروز مردم «حس» می‌گویند یعنی feeling و sensitivity می‌باشد. و «ناآگاهی»همان insensitivity است.]

459- ZX. P. 413

سل tuberculosis

ریش شش را سل گویند.

460- ZX. P. 414

کاهش تن weight loss

علاج این تب بچیزهای سرد و تر باید کرد... از جهت تب و تری از جهت خشکی وکاهش تن.

461- ZX. P. 420

دل = [گش=gew] heart - cardiac

باب نخستین اندر آنك بیماریهای دل چند نوع است.

462- ZX. P. 421

دل را فشردن cardiac tamponade

وآنچ اندر میان دل و غلاف او باشد... دل را بفشارد و از حرکت انبساط بازدارد وروح را خپه‌کند و بکشد.

463- ZX. P. 421

تنگی دم زدن dyspnea

ــ و بعضی مردم عام ربوراکی پارسی تنگی دم زدن گویند خفقان گویند. [از نوشته‌های‌کهن برمی‌آیدکه «ربو» همه نشانه‌های آسم asthma را دارد. اما بهتراست واژه‌ی asthma را بکار برد، تا زمانی‌که‌گمانی در این برداشت نباشد.]

464- ZX. P. 425

تیزگونه pungent

ــ وشیر ناپسندیده... گرم باشد و بوی و طعم او تیزگونه باشد.

465- ZX. P. 427

دشخواری فروبردن dysphagia

ــ باب نخستین در دشخواری فرو بردن طعام.

ــ کی از آشنایان من یکی را این دشخواری فرو بردن طعام پدیدآمد...

466- ZX. P. 434

آرزوی سگان bulemia

اندر علتی کی آنرا الشهوت‌الکلبی گویند یعنی آرزوی سگان این علت را بدین نام از بهر آنك خوانند کی مردم را طعام بیاندازه آرزوکند و سیر نگردد.

467- ZX. P. 435

گرسنگی گاو anorexia nevrosa

الجوع‌البقری خوانند یعنی گرسنگی گاو... و این گرسنگی همه‌ی اندامها باشد بی گرسنگی معده و این چنان باشد کی اندامها بغذا حاجتمند بود و معده آن رانخواهد.

468- ZX. P. 435

تباهی آرزو— آرزوی‌تباه pica

اندر آرزوهای تباه کی مردم را پدید آید، تباهی آرزوی آن راگویند کی مردم چیزهای بد آرزو کند چون‌گل و نماك و انگشت... و زنا ن‌آبستن را نیزافتد.

469- ZX. P. 444

آماس خونی... hemorrhagic ... - itis (inflammation)

باب نخستین اندر آماس خونی کی در معده پدید آید...

470- ZX. P. 446

مغاك سینه thoracic cavity

لکن چون [ریش یا زخم] بهخم معده رسد آن در زیر مغاك سینه پدیدآید.

471- ZX. P. 447

مرده necrotic

و آن راکی ریشهاکهن شده باشد...گوشت مرده پدید آورده...

472- ZX. P. 455

آماس جگر hepatitis

آماس جگر یا در عین جگر باشد یا در عضله‌هایی کی بر بالای وی نهادست.

473- ZX. P. 458

ستبیدن to puncture: to tap; perform paracentesis

ــ وصفاق‌را بسنبد ونایژه‌ای در وی سازند وبدست فرومالند تا ریم ازوی بپالاید.

474- ZX. P. 460

آماس سپرز　　splenitis

در احوال آماسهای سپرز...

475- ZX. P. 468

تهی شکم　　abdominal cavity

آب در تن مردم بسیارگردد و بمجرای بول بیرون نشود و بازگردد و درفضای شکم‌گردآید یعنی در تهی شکم آنجا کی موضع روده است...

476- ZX. P. 476

گوارش　　prescription; preparation

ــ گوارش تباشیر: تا تشنگی و حرارت بنشاند و...، بگیرند تباشیر و گل‌سرخ وتخم حماض و صمغ‌بریان‌کرده از هر یك ده درمسنگ...

ــ... و اگر دو درمسنگ حب‌الآس در این‌گوارش زیادت‌کنند... قویتر بود...

ــ گوارش سماق: بگیرند سماق پاك‌کرده سی درمسنگ و... خرنوب شاهــی از هریك ده درمسنگ.

ــ و اگر مزاج سرد بود... عود خام فرمایند وگوارش زیره و گوارش عود وترنج پرورده...

477- ZX. P. 483

اسهال خون　　dysentery

واسهال خون کی بیونانی ذوسنطاریاگویند، بباید دانست‌کی اسهال را کی سبب آن‌ریش رودها بود بلغت یونان ذوسنطاریاگویند.

478- ZX. P. 485

پاك کردن　　debridement

از بهر آنك ایارج گوشت مرده را پاك‌کند و گوشت پاکیزه برویاند.

479- ZX. P. 484

آشامه　　potion (syrup-suspension)

ــ صفت آشامه‌ی سودمند: بگیرند سماق و در آب باران ترکنند یك شبان روز پس بپالایند.

ــ و اگر تب نباشد آشامه را از... پزند و...

480- ZX. P. 484

کرم خرد [کرمك]　　pinworm; Enterobius vermicularis

بسبب خارش معقد یاکرم خرد بود یا مقدمه‌ی باسور.

481- ZX. P. 488

فزونی　　tumor; growth

اما انواع فزونی‌ها بعضی مردمان را در بینی پدید آید. و بعضی زنان را بررحم پدید آید، و آنچ بر مقعد باشد دوگونه است.

482- ZX. P. 488

چشم — hole; perforation

و هرگاه چشم او [بواسیر] بسته شود و ممتلی گردد درد کند.
[از برخی از بیماران خود، واژه‌ی «چشمه» را بجای «سوراخ» شنیده‌ام.چنانکه یکی می‌گفت «گفته‌اند پسرم در دیواره‌ی قلبش چشمه‌ای دارد» اما بیاد داشته باشیم «چشم» را تنها برای سوراخی بکار بریم‌که چیزی ازآن بپالاید یا روان‌گردد.]

483- ZX. P. 494

کرم دراز — nematodes

علامت‌های خاصه‌ی‌کرمان دراز آن است‌کی خداوند این علت...

484- ZX. P. 499

کرم کدودانه — tenia saginata

علاج نوع ششم، کی سبب آن‌کرم کدو دانه باشد آنست کی...

485- ZX. P. 503

آماس روده — enteritis; colitis

آماس روده سبب تنگی منفذ ثقل باشد و باد بیرون نیاید...

486- ZX. P. 507

درد (dord) — sediment

ـ و اگر دردی بود [در پیشاب]، دردی اندك بود.

487- ZX. P. 508

آماس گرده‌ها — nephritis

اندر آماس گرم کی اندرگرده پدید آید...

488- ZX. P. 508

آماس‌گوشت گرده — glomerulonephritis

و اگر آماس در گوشت گرده باشد و...

489- ZX. P. 518

چکیدن گمیز — dripping of urine

تقطیرالبول بپارسی چکیدن گمیز گویند.

490- ZX. P. 518

تیزی — a cidity

یکی تیزی بول است، دوم بسیاری بول وگاه کی بول تیز بود...

491- ZX. P. 519

بازگرفتن (بول) — (urinary) retention

اندر عسرالبول یعنی بازگرفتن بول و بدشخواری بیرون آمدن‌آن.

492- ZX. P. 521

نایژه — catheter

نخست نایژه سازند... از سیم یا از مس... چنانك بمجرای قضیب فرو شود و سر وبن او گشاده.

493- ZX. P. 523, 524

برهنه | denuded

و مجرا[ی پیشاب] برهنه ماند...

494- ZX. P. 523

اندر بستر گمیز کردن | nocturia; bed-wetting

ــ اندر سلس‌البول و در بستر گمیز کردن.

ــ و علاج کسانی کی در بستر گمیز کنند.

495- ZX. P. 529

شکافتن | incision; ... - otomy

اندر احوال شکافتن مثانه و سنگ بیرون کردن.

496- ZX. P. 530

آماس سرد ــ ۱ | 1- chronic inflammation

آماس گرم ــ ۲ | 2- acute inflammation

ــ اندر آماس سرد... اندر... خایه.

ــ آماس گرم کی در... خایه افتد.

497- ZX. P. 530

بزرگ شدن خایه | orchiomegaly: ... - megaly

بزرگ شدن خایه بر سبیل آماس، بسیار باشد کی خایه بزرگ شود.

498- ZX. P. 531

ناپیدا شدن خایه | cryptorchism

بسیار باشد کی خایه‌ی مردم بزهاربرآید و ناپیدا شود.

499- ZX. P. 531

بریدن [وابریدن] ــ ۱ | 1- excision

دوختن ــ ۲ | 2- to suture

ــ و بعضی طبیبان فرموده‌اند کی فزونی ببرند و باقی بدوزند...

500- ZX. P. 531

گوژ شدن (قضیب) | chordee

اندر گوژ شدن قضیب روغن سوسن و... بهم سرشته و...

501- ZX. P. 532

غر ــ ۱ | 1- and 2- hernia

دبه خایه ــ ۲

گفتار نوزدهم اندر فتق وقیله کی غر گویند و بشهر من دبه خایه گویند.

502- ZX. P. 534

گنده شدن گوشت بن دندان | pyorrhea

و دهان و گوشت بن دندان گنده شود...

503- ZX. P. 536

برخاسته | erect

این علتی است که قضیب بی شهوت جماع برخاسته بماند.
[از اینرو برخاسته ماندن نره همان priapism است].

504- ZX. P. 537

بیرون جستن آب — ejaculation

اندر سرعت انزال یعنی زود بیرون جستن آب.
[از اینرو می‌توان بیرون جستن خون را برای ejection بکار برد.]

505- ZX. PP. 547-548

۱—دوشیزگی — 1- hymen
۲—نهادن — 2- to apply

یا ا زپس آن کی، دوشیزگی بستانند و ازآن درد و خون آمدن پیوسته تولد کند خاصه اگر رگها و غشاهای دوشیزگی ضعیف و آلت مرد بزرگ بود. اما آن را کی از دوشیزگی ستده باشند و هنوز تازه بود او را در شراب قابض و... باید نشاند یا خرقه‌ای بدان ترمی‌کنند و بخود باز می‌نهند و پشم پاره‌ای نرم بگیرند و بر نایژه‌ای پیچند باندازه و بمرهمی رویاننده آلوده‌کنند و نهند تا دوشیزگی‌معاودت‌نکند.

506- ZX. P. 553

بارناگرفتن — infertility

اسباب بار ناگرفتن زنان یا درآلت بود و یا در ماده...

507- ZX. P. 556

دشخواری زادن — dystocia

اسباب دشخواری زادن پنج نوع است...

508- ZX. P. 558

گل خوردن — geophagia

اندر علاج منش‌گشتن و آرزوی گل خوردن.

509- ZX. P. 559

افگانه — abortion

اندر علاج زنی کی بچه‌ی تمام ناپرورده از وی بیفتد و این را بتازی اسقاط گویند و پارسی افگانه گویند.

510- ZX. P. 560

بازداشتن آبستنی — contraception

اندر باز داشتن آبستنی، هرگاه کی زنی اندك سال بود یا...
[از اینرو «باز دارنده‌ی آبستنی» همچند "contraceptive" است.]

511- ZX. P. 562

ریم کردن — suppuration; to suppurate

و اگر... علامت‌های ریم کردن پدید آید...

512- ZX. P. 566

گوژی پشت — kyphosis

باب دوم اندر علاج گوژی پشت و بیرون آمدن مهره از جای خویش.

513- ZX. P. 573

دوالی — varicose veins; varicosity

دوالی علتی است‌کی رگهای ساق ستبر شود و چون گره‌گره برآن رگها پدید آید و ... حمالان و پیاده روان را افتد وکسانی را کی بپیش ملوك بپای ایستندنیزافتد.

514- ZX. P. 576

شکافتن — to incise

و اگر درگوشت بود تا تمام پخته نشود نشایدشکافت.

515- ZX. P. 579

شکن—۱ — 1- crease

براستای—۲ — 2- along the course of

همه اندر درازای لیف عصبها باید شکافت یا بر استای شکنها.

516- ZX. P. 580

دمل — abscess

دمل از جنس خراج است و سبب آن بدگواریدن طعام باشد.

519- ZX. P. 581

آتش پارسی — zona; herpes zoster

آتش پارسی بثره‌ی باشد برآب رقیق با خارش و سوزش صعب.

518- ZX. P. 581

شیرینه — impetigo

شیرینه بثرهایی بود کی بر سطح تن برآید و... بگوشت‌اندر، دور فرو نشود و درد و سوزش و خارش‌کمتر بود.

519- ZX. P. 582

خشك رنده — prurigo

خشك رنده...، بثرهایی بود سخت خرد و سرخ و سوزاننده... و اندر تابستان پدید آید، خاصه آن وقت‌که مردم‌گرم شود و عرق کند.

520- ZX. P. 582

گر — scabies

اندر جرب کی بپارسی‌گرگویند.

521- ZX. P. 586

ازهم بازکشیدن — to distend

و میان اوتار و غشاها کی در هر یك پوشیده است، بادی تولدکند و آن را از هم بازکشد.

522- ZX. P. 586

خوك — scrofula

اندر آماسها کی آن را بتازی خنازیر گویند، این علت [را] بپارسی خوك‌گویند

[شیوه‌ی ترجمه‌ی آزاد برخی واژه‌ها را از این نمونه میآموزیم.]

واین آماسی بودکوچك و صلب بر جایگاه خویش سخت شده...

523- ZX. P. 588

کیسه capsule

ـ تا باکیسه درست وتمام بیرون آرند چهاگر کیسه در وی بماندیگر باره پرشود.

524- ZX. P. 589

پالایش discharge

وآنچ [دمل] نهایت او برباط باشد پالایش اوهم رقیق باشد، لکن میل‌بسپیدی دارد.

526- ZX. P. 589

گوهر parenchyma

ـ و هر ریشی کی مدت آن دراز گردد و عفن ومتاکل شود چیزی بسیار ازگوهر آن جایگاه بپالاید.

526- ZX. P. 593

ریش بلخی = سناخر [sanáxer] serpiginous ulcer

ریش بلخ ریشی بود کی ازسطح‌گوشت دور فرو نرود و پهن باز میشود و... برباط دهستان سناخر گویند.

527- ZX. P. 593

نابکار useless

ـ و چون گوشت پلید و نابکار سوخته و بریان شد...

528- ZX. P. 593

تباهی degeneration

علامت تباه شدن استخوان چهار نوع است، یکی آنك‌گوشت سست‌گردد و...

529- ZX. P. 593

تراشیدن curettage

اگر عفونت بقعر استخوان فرو نرفته باشد آنرا بباید تراشید و باستخوان‌پاکیزه باز باید برد.

530- ZX. P. 594

خوره leprosy

ـ لکن اگر سودا رقیق شود خوره تولدکند... اندامها ریش‌گردد و بینی خورده شود.

531- ZX. P. 594

چهره‌ی شیر leonine facies

از بهر آنك چهره‌ی مجذوم همچون چهره‌ی شیرگردد... پهن روی و ستبر و ترش وگرفته شود.

532- ZX. P. 597

گرد آمدن خون hematoma

... جراحت‌ها ده نوع است... هفتم آنك گوشت او کوفته شده باشد و خون اندر اجزای آن گرد آمده.

533- ZX. P. 597

درست شدن | to heal

بعضی طبیبان گفته‌اند کی جراحت‌ها کی برعصبها افتد... درست نشود و نروید.

534- ZX. P. 597

خون رفتن | to bleed

و از این جراحت‌ها بعضی را خون بسیار رود. و بعضی را هیچ خون نرود.

535- ZX. P. 597

رفتن گوشت | loss of substance

ــ اگر جراحت شکافی بود راست و هموارو ازگوشت آن جایگاه هیچ رفته نباشد...

ــ چهارم آنك لختی گوشت از وی رفته بود.

536- ZX. P. 598

بریدن ــ جدا کردن | excision; -ectomy

...آن عضو را کی جراحت بر وی افتاد ه‌بود بباید برید و از تن جدا کرد.

537- ZX. P. 598

گوشت برآوردن | granulate

... تا آنك زخم از ...گوشت برآوردن گیرد و...

538- ZX. P. 598

خشك کننده | dessicating agent

ــ و بباید داشت کی داروی خشك کننده و رویاننده باید...

539- ZX. P. 598

زداینده | detergent; very strong cleansing agent

ــ و اگر [دارو] سخت زداینده بود آن ماده را رقیق و سیال کند و ماده‌ی گوشت را نیست کند.

540- ZX. P. 598

بجای خویش بازبردن | restitution

و عضله‌ی شکم بشکافد و روده بیرون افتد... نخست روده را بجـای خویش بازباید برد و...

541- ZX. PP. 599-601

پوسیدن | necrotize; become gangrenous

ــ [روده که از شکم بیرون افتد] از طبیعت خویش بگردد و بفسرد و اگربجای بازنهند پوسیده شود بدین سبب طبیبان هرچ بیرون آمده باشد از وی ببرند وجدا کنند.

ــ و دست مرد بدین سبب بپوسید و مرد هلاك شد.

542- ZX. P. 600

بیرون سپوختن | expulsion

طبیعت... تدبیر سپوختن آن [فتیله‌ای‌که در زخم گزارند] می‌کند. تا چون جراحت ملتحم شود طبیعت بلیته را تمام بیرون سپوخته باشد.

543- ZX. P. 601

انبر—۱	1- pincers
گیرش‌گاه—۲	2- jaw (of a pincers)

— و آلت برکشیدن [خار از زخم] انبری باشد کی گیرش گاه آن سوهان بود تا آن چیز وا بگیرد و سخت دارد...

544- ZX. P. 603

بندگاه سرین	femoral joint

اندر داغ‌کردن بندگاه سرین.

545- ZX. P. 604

بیرون آمدن—۱	1- dislocation
منه—۲	2- mandible

فك را بشهر مرومنه‌گویند و بیرون آمدن آن از جایگاه خویش‌کم افتد.
[گرچه «منه» را بمعنی آرواره‌ی بالایی و پایینی هر دو بکار برده است. اما از آنجاکه برای آرواره‌ها هرکدام جداگانه نیاز بواژه‌ای هست، ازاینرو بهتر است «منه» را چون در نوشته‌ی بالا برای آرواره‌ی «زیرین» نگهداشت].

546- ZX. P. 606

بی‌خواست بیرون آمدن...	....incontinence

[در بریدگی مغز تیره] و بول و برازبی خواست او بیرون آید.

547- ZX. P. 607

کشیدن	traction

— و بهتر و آساتر آن‌است‌کی ران را بنواری ببندند و مردی قوی آن نوار بردوش خویش افکند و بکشد.

548- ZX. P. 607

تخته	splint

و ببندند و بر بالای بند تخته‌ای دوسه بزنند چنانك رسم است و ببندند.

549- ZX. PP. 607, 609

ریزیده—۱	1- and 2; comminuted fracture
خرد شکسته شدن—۲	[شکستگی خرد شده]

— استخوان‌هایی کی شکسته شود بعضی از درازا شکسته شود، و بعضی از پهنا وبعضی خرد شکسته شود.
— و باشد کی استخوان ریزه شود.
— و اگر استخوان منقت شده باشد یعنی ریزیده باشد همه‌ی ریزه‌ها بیرون باید کرد و اگر ریزها بسیار باشد...

550- ZX. P. 608

شکستگی که بر بندگاه افتد — articular fracture

ــ و هر شکستگی کی بر بندگاه افتد و لب مغاكها کی سر استخوان دیگر اندر وی نشیند بشکند...

551- ZX. U. 608

دشپد (dowped) — callus (in fractures)

ــ و هرگاه کی درست شود [شکستگی که بر بندگاه رسیده باشد] آن بندگاه صلب بود از بهر آنك دشپدی برآن استخوان پدیدآید و حرکت آن عضو بدان سبب دشخوار گردد.

ــ باید معلوم گردد کی مقصود از بستن [شکستگی] جز آن نیست کی لحامی بر حوالی آن موضع بروید همچون دشپدی پس از هرچ خون را لطیف کند و مادهٔ دشپد را تحلیل کند... پرهیز باید کردن.

ــ و هرگاه کی بسته شدن استخوان از مدتی کی آن را باید بگذرد و محکم نشود بباید دانست کی آنجا ماده‌ای است که از آن دشپد تولد نکند پس همچنانك ریشها را کی دیردرست‌شود بخارند و بخراشند تاآن ماده‌ی بد ازوی بیالاید.

[گرچه واژه‌ی «دژپیل» («دشپل»، «دشپیل») malignant tumor یا carcinoma با واژه‌ی بالا باید یکی باشد اما بهتر است آنها را ازهم جداگرفت و «دشپد» را تنها برای callus در شکستگی‌ها بکار برد همانسان‌که بارها در «ذخیره» چنین بکار رفته است.]

552- ZX. P. 608

کشیدن—۱ — 1- traction

بستن—۲ — 2- immobilization

قانون بزرگ اندر [درمان شکستگی‌ها]... دوکار است. یکی کشیدن عضواست ودیگر بستن.

553- ZX. P. 608

مردن—۱ — 1- to necrotize (vi)

پوسیدن—۲ — 2- to become gangrenous

و بباید دانست کی بسیار باشد کی آن عضو را [شکستگی‌را] سخت ببندند و بند آن دیرتر گشایند... آن عضو بمیرد و پوسیده شود...

554- ZX. P. 608

[وابریدن] ازتن‌جدا کردن — amputate

ــ و بدان حاجت آید کی آن [اندام مرده و پوسیده] را از تن جدا کنند.

555- ZX. P. 608

گشادن—۱ — 1- otomy; incision

گشادن بند—۲ — 2- arthrotomy

و بدان سبب حاجت آید بند را بگشایند.

556- ZX. P. 609

آواز خشخاش ــ۱ 1- crepitation

هندام ــ۲ 2- normal shape or figure

ــ و اگر ریزها[ی استخوانی که ریز ریز شده باشد] بسیار باشدو همچون آواز خشخاش آواز میدهد لکن از هندام بیرون افتاده نباشد...

557- ZX. P. 609

دشپد (dowped) callus (in fractures)

لکن [اگر عضو شکسته] از هندام بیرون بیرون افتاده نباشد امیدوار بود کی بر حوالی آن دشپد بسته شود و آن را محکم فروگیرد.

558- ZX. P. 611

تراك crack

ــ و باید دانست که کمترین شکستگی استخوان آن است کی اندر وی تراکی پدیدآید.

559- ZX. P. 612

پرماه trephine; trepan: drill

ــ و اگر استخوان [سر] قوی بود آن را نخست بمثقب‌ها ببینبد و مثقب راپپارسی پرماه‌گویند.

560- ZX. P. 612

آماس گرم غشاهای[پرده‌های] دماغ acute meningitis

می‌گوید بسیار کی از پس علاج‌کردن‌باهن‌آماسی‌گرم اندر غشاء دماغ...پدیدآید.

561- ZX. P. 612

دندان خانه ــ۱ 1- dental alveolus

شکستگی دندان خانه ــ۲ 2- alveolar fracture

شکستگی منه و دندان خانه... بیشتر سوی زندرون بود.

562- ZX. P. 614

استخوان سرین ischium

شکستگی استخوان سرین کی بتازی ورك‌گویند...

563- ZX. P. 617

موی راستردن depilation

صفت دارویی کی موی را بسترد...

564- ZX. P. 617

بوی... را بردن deodorize

اندر یادکردن داروهایی‌که بوی آهك ببرد.

565- ZX. P. 617

بنگ marijuana

هرکجا کی خواهند موی باطل شود موی را برکنند و بعصاره‌ی...که بپارسی

بنگ گویند.

566- ZX. P. 618

سبوسه — desquamation; dandruff; scale

سبوسه کی در سر پدید آید... سبب آن...

567- ZX. P. 620

داروی آمیخته — mixture

صفت داروی آمیخته: آرد باقلی و...

568- ZX. P. 623

نسیم — oxygen

و نسیم هوا چون آنك باید بعروق ایشان نرسد، مزاج روح بدان سبب تباه شود.

569- ZX. P. 636

آب دهان — saliva

و [مار] دیگری است او بتازی بزاقه گویند و بتازی آب دهان را بزاق گویند.

570- ZX. P. 636

ریم‌آبه — seropurulent discharge

هر کرا بگزد تنش برآماسد و بگدازد و ریم‌آبه از وی بیرون آید.

571- ZX. P. 638

گزیدن مردم — human bite

اندر گزیدن مردم، نخست بباید دانست کی بترین گزیده‌ها آنست کی گزنده گرسنه باشد.

572- ZX. P. 638

دیوانه — rabid

— اندر گزیدن سگ خانگی کی دیوانه نباشد و گزیدن گرگ.

— سبب دیوانه شدن سگ... آن است کی مزاج او بگردد و سودای بد زهرناك بر وی غالب شود.

573- ZX. P. 638

از آب ترسیدن — hydrophobia

[درباره‌ی سگ دیوانه] و باشد کی تنش بیآماسد و چیزی کم خورد و تشنه‌شود آب نخورد و از آب بترسد.

[آنانکه واژه‌های پزشکی میسازند از اینگونه پرهیب‌ها و نمونه‌ها باید بسیار یاد بگیرند، زیرا در زبان فارسی امروزی، نویسندگان و ترجمانها، بیشتر از زبانهای اروپایی پیروی‌کرده و ناگزیر واژه‌ها را بر پایه‌ی نمونه‌های اروپایی می‌سازند. از اینرو اگر جمله‌ی بالا در یك نوشته‌ی پزشکی‌انگلیسی بچشم‌میخورد، "hydrophobia" رابه «آب‌ترسی» ترجمه می‌کردند گرچه «آب‌ترسی» نادرست نیست، اما با ساخت‌و نهاد زبان پارسی پاك بیگانه است بجای «آب‌ترسی» همانجورکه در بالا دیده میشود، پیشینیان ما «از آب ترسیدن» یا «ترس از آب» می‌گفتند. باکمك این نمونه‌ها

می‌بینیم که برای نمونه "claustrophobia" و "school phobia" را بجای‌اینکه «تنگناترسی» یا «تنگ‌جاترسی» و «دبستان ترسی» ترجمه‌کنیم بهتر است «ترس‌از جاهای تنگ» و «ترس از دبستان» بگوییم «این نمونه تاکنون بارها در این یادداشت آمده است. پایه‌ی بنیادین واژه‌سازی پزشکی و دانشی در پارسی آن است‌که باید واژه‌ها هنجار، آشنا، روان، و برپایه‌ی پیام‌ها باشد، نه برپایه‌ی نمونه‌های زبانهای بیگانه و ترجمه‌ی کورکورانه].

574- ZX. P. 639

تری	fluid; mucus

ـ و از بینی او [سگ دیوانه] تری می‌پالاید.

575- ZX. P. 639

اندوهمند	depressed

ـ و گوش او [سگ‌دیوانه] آویخته‌باشد و سردرپیش افکنده چون‌کسی اندوهمند وخداوند خویش را نشناسد...

576- ZX. P. 640

ازآب ترسنده	hydrophobic

و اگر از آب‌ترسنده شده باشد حیلت‌ها بایدکرد تاآب داده شود.

577- ZX. P. 640

نایژه	feeding tube; catheter

وگروهی‌گفته‌اند... صواب آنست‌کی[برای آب‌دادن بیماریکه سگ دیوانه او راگزیده باشد] نایژه‌ای سازند چنانك یك سر نایژه بحلق او در نهند و دیگر سر نایژه چون مشربه‌ای باشد کی آب در وی‌کنند تا از آنجا بحلق او فروشود.

578- ZX. P. 641

برهم نشستن دندانها [کلید شدن دندانها]	trismus

[در گزیدن کژدم] باشد کی دندانها برهم نشیند و نتواند از هم برداشتن.

579- ZX. P. 650

نری	penis

نری‌گوسفند و خایه‌ی او نهند چنانك در جایگاهش یادکرده آمدست.

580- ZX. P. 658

زاك	alum

زاك سیاه ـ زاك کفشگران است از همه انواع زاك این قابض‌تر است.

581- ZX. P. 659

آماس لب	cheilitis

داروهای آماس لب...

582- ZX. P. 660

کاواکی	cavitary; caries

ـ داروهای کاواکی... زنجبیل با سرکه و انگبین سرشته، فلوتیای فارسی کافور.
ـ قطران گرم و خشك است بدرجه‌ی چهارم و درد دندان و کاواکی باز دارد.

583- ZX. P. 660

سپید کردن — to bleach

داروها کی دندان را سپیدکند.

584- ZX. P. 660

آوردن — — agogue

داروها کی مادت‌ها از گوهر دندان بیارد.

585- ZX. P. 661

دود کردن — fumigation

داروها کی بسوزند و دودکنند...

586- ZX. P. 662

خون برآمدن ازگلو — hematemesis

داروهای خون برآمدن ازگلو بسبب بسیاری خون وگشاده شدن سررگها.

587- ZX. P. 662

خون برآمدن از سینه وشش — hemoptysis

داروهای خون کی از سینه و شش برآید...

588- ZX. P. 662

دل [گش=gew] — cardiac

باب نوزدهم در داروهای دل.

589- ZX. P. 663

گشاینده — — agogue

داروهای گشاینده کی بتازی مفتح‌گویند و داروهایی بود کی سده بگشاید.

590- ZX. P. 670

بازداشتن خون — styptic

داروهایی کی خون با زدارد.

591- ZX. P. 672

آب زن — bath; bath-tub

داروهای ضماد و آبزن [یعنی داروهایی که بتوان درآب زن بکار برد].

592- ZX. P. 673

بسته شدن خون در...ـ۱ — 1- thrombosis
بسته شدن خون در گردهـ۲ — 2- renal thrombosis

داروهای بسته شدن خون اندرگرده.

593- ZX. P. 674

درد نشاننده — analgesic

داروهای درد نشاننده...

594- ZX. P. 675

بزرگ شدن پستان — gynecomastia

595- ZX. P. 675

تری ترابیدن — to discharge; to ooze

ـ و اگر ریش کهن گردد و تری بسیار ترابد...

596- ZX. P. 678

گرد آمدن آب (در رحم) [زهدان] — hydrometrium; hydro —

داروهای گرد آمدن آب در رحم...

[این پرهیب و دیگر پرهیبهای مانند آن، نشان میدهدکه واژه‌های دانشیك را درپارسی چگونه باید ساخت. بجای‌کاربرد شیوه‌ی واژه‌سازی زبانهای اروپایی، ازاین پرهیبها باید برای واژه‌سازی‌کمك‌گرفت.]

597- ZX. P. 684

انگشت پای کی درزمین‌آید — hammer-toe

598- ZX. P. 685

پاد زهر — antidote

اندر پاد زهرها و داروها کی مضرات زهر ها باز دارد.

599- ZX. P. 689

گوارش — drug preparation; prescription

تا پس‌گمان بردم اخلاط آن نرم بود دیگر باره ساختم و اخلاط درشت‌کردم منفعت پدید آمد. معلوم شد کی اخلاط چنین‌گوارشها سخت نرم نمی‌باید.

600- ZX. P. 691

کرزه (? karz'e) — viper

بباید دانست کی انواع افعی بسیار است، آنچ در تریاق بکارآید مارگیران آن را بپارسی کرزه‌گویند و ماده باشد.

601- ZX. P. 691

شکم شکافتن — laparotomy

شکم او بباید شکافت و پاك‌کرد.

602- ZX. P. 691

خاسته — leavened

ـ و چهار یك وزن آن نان... پاکیزه و بریان و خمیر او خاسته کوفته...

603- ZX. P. 691

بیمارستان — hospital

نسخه‌ی دیگر کی در بیمارستان جند نشابور بکار داشتند.

604- ZX. P. 691

گرفتگی — obstruction

تریاق فاروق...گرفتگی بول بگشاید.

605- ZX. P. 701

گوارش　　prescription

ـ گوارش؛ حکما گویند کی این گوارش سلیمان پیغمبر... کردست. و تفکر را لطیف کند.

606- ZX. P. 706

کهن　　chronic

خداوند درد سپرز و تبهای‌کهن و خداوند درد جگر را سود دارد.

607- ZX. P. 714

خون برآوردن بسرفه　　hemoptysis

ـ شراب خشخاش...کسی را کی خون برآرد بسرفه سود دارد.

ـ شراب خشخاش خداوند سده وکسی را کی بسرفه خون برآرد... سود دارد.

608- ZX. P. 714

نشاندن　　alleviate: relieve

... شراب سیب... تشنگی بنشاند...

609- ZX. P. 715

غرغره کردن ـ۱　　1- gargle (v)

خون آمدن ازبن دندان ـ۲　　2- gingival hemorrhage

و غرغره‌کردن بدان‌گوشت بن دندان را سخت‌کند و خون آمدن از بن‌دندان بازدارد.

610- ZX. P. 713

انگشت (angewt)　　carbon; charcoal

ـ و آن آب بر او باید ریخت برفق و پس سرش سخت بباید بستن و پس برانگشت افروخته باید نهادن...

611- ZX. P. 718

کفچه　　spoon

چهل روز در آفتاب نهند و هر روز بکفچه‌ی چوبین بجنبانند.

612- ZX. P. 718

پرورده　　processed mixture

ترنج پرورده...،گل شکر پرورده... بنفشه‌ی پرورده...

613- ZX. P. 719

سفال　　hard shell

پروردن گوز... بگیرند مغزگوزتر و اگر چنان باشد کی هنوز سفال او سخت نشده باشد پوست کی برظاهر سفال باشد بازکنند و پوست زندرونین کی بسفال خواهد شد باوی بگزارند...

614- ZX. P. 719

پروردن　　to process

پروردن گوزهند و... بگیرند گوز مغز هندی و پوست او بازکنند...

615- ZX. P. 722

پیوند | joint

حب سورنجان بزرگ درد پیوندها ببرد.

616- ZX. P. 724

کرمآوردن | vermifuge

حبی کی کرمان دراز... بیارد.

617- ZX. P. 724

۱ـ سینه را پاك كردن | 1- expectorant
۲ـ سرفه را نشاندن | 2- antitussive
۳ـ نرم کردن | 3- emollient

ــ حب‌السعال سینه را پاك كند و سرفه بنشاند و نرم كند.
ــ سینه را از خلط غلیظ پاك كند...

618- ZX. P. 725

غرغره | gargle (n); mouthwash

ــ غرغره‌ی دیگر: بگیرند عاقرقرحامیویزج، خردل، مرزنگوش از هر یك...
ــ صفت غرغره‌ی دیگر.
ــ صفت غرغره‌ای کی خداوند لقوه را سود دارد...

619- ZX. P. 727

دردمیدن | insuflation

داروی دیگر، گوشت فزونی را [که در بینی روید] ببرد، بگیرند پوست انار ترش... زرنیخ...، بکوبند و بیزند و دردمند...

620- ZX. P. 728

داروهای کی درگوش چکانند | eardrop

داروها کی در گوش چکانند، صفت قطوری کی دردگوش را کی از گرمی‌بود سود دارد.

621- ZX. P. 728

گرانی گوش | hardness of hearing

دارویی دیگر کی گرانی‌گوش را کی پس از بیماری پدید آید ببرد.

622- ZX. P. 729

آماس را نشاندن | anti-inflammatory

صفت ضمادی کی آماس‌گوش را بنشاند...

623- ZX. P. 732

آب درکیسه‌ی خایه | hydrocele

صفت ضمادی دیگر [که] آب را کی در [کیسه‌ی] خایه‌ی کودکان گردآید سود دارد.

A

abdominal: 280; 475
abdominocentesis: 179
abort: 226-301
abortion: 509
abrasion: 388
abrasive: 388
abscess: 516
absolute: 219
absorb: 42; 44; 126; 203; 352
absorption: 203
absorptive: 46; 155
accessory: 124
acclimatize: 217
acidemia: 197
acidity: 490
acidosis: 197
acuity: 405
acute: 225; 264; 370; 496; 560
addition: 18
adduction: 100
adductor: 103
administer: 269
adolescence: 26; 59
adrenergic: 359
-agogue: 584; 589
agreeable: 4
airway: 99
alae nasi: 444
alleviate: 266; 608
alum: 580
alveolus: 561
amenorrhea: 278
amnesia: 376
amputate: 554
analgesic: 230; 593
analyze: 161
anorexia nevrosa: 467
anosmia: 94
anterior: 81
anticaries: 108
antidote: 598
anti-inflammatory: 622
antitussive: 617
anxiety: 256
aphonia: 377
apply: 266; 505
arise: 33
arthrotomy: 555
arthralgia: 277
articular: 550
articular fracture: 550
articulation: 36
ascendens: 132
ascending: 132
assimilation: 235; 159
atrophy: 30; 166; 190; 202; 206

auditory canal: 428
auxiliary: 124
axilla: 131

B

bath: 591
bathtub; 257; 591
bedwetting; 494
bite; 571
bleach: 583
bleb: 106
bleed: 534
bore: 179
bradypnea: 447
branch off: 65
bruising: 214
buccal: 440
bulb: 306
bulemia: 466

C

cachexia: 300; 345
calculus: 207
callus (fracture): 551; 557
canal: 52; 63; 130
canine tooth: 58
capsule: 523
carbon: 610
carbon dioxide: 337
carcinoma: 551
cardiac: 588, 461
caries: 582
carpal bones: 111
catabolize: 45
catalepsy: 381
cataract: 427
catatonia: 381
catheter: 492-511
cauterization: 410
cauterize: 295
cavitary: 582
cavity 48; 68; 91; 470; 475
cease: 216
cecum: 148
cervical: 60
charcoal: 610
cheilitis: 581
cheloid; 283-406
chill; 338
cholinergic: 359
chordee: 500
chronic: 199; 227; 263; 496; 194; 245; 318; 435; 606
chronicity: 198
chyme: 41
claustrophobia: 573
clavicle: 71
cleansing agent: 237; 539
clot: 40; 208; 455
coagulate: 40; 285; 455
collyrium: 421
collapsible: 348
colic: 280
colitis: 485
coma 325
comminuted fracture: 549
compactness: 28
compatible: 4
component: 7
compound: 9; 418
concentration: 210; 236
condyle: 48; 73; 83
confluent: 360
confusion: 330; 373
congenital: 222
conjunctivitis: 413
consistency: 34; 191
constituent: 7
constrict: 113; 115; 212
constriction: 212

constrictive: 212
contraception: 510
contract: 88; 137
contraction: 342; 395
contracture: 442
contraindicated: 259
control: 270
contusion: 214
convalescent: 368
convolution: 136
corrosive: 401
cough: 448
course: 123; 515
cover: 84
crack: 558
cranium: 93
crease: 515
creature: 3
crepitation: 556
crisis: 321; 323
cross: 103
crural: 130
crust: 362; 173
cryptorchism: 498
cul-de-sac: 414
curettage: 529
curvature: 81

D

dandruff: 273; 566
debridement: 478
decayed 249
deformed: 80
degeneration: 528
delirium: 372
dental alveolus: 561
denuded: 493
deodorize: 564
depilation: 563
depressed: 575
depression: 256
desalinate: 416
descendens: 132
descending: 132
desquamation: 566
dessicating agent: 538
detergent: 539
develop: 25; 154
differentiate: 119
digestible: 1
dilate: 112; 253
dilute: 240
discharge: 152; 322; 334
discharge: 319; 524: 595
dislocate: 74
dislocation: 545
dispersion: 10
dissociation: 10
distend: 521
distention: 288; 451
distill: 234
dizziness: 326
dorsal: 81
drill: 559
dripping of urine: 489
duct: 37; 52
duration: 182
dysentery: 477
dysphagia: 465
dyspnea: 443; 463; 449
dystocia: 507
dysuria: 229

E

eardrop: 620
-ectomy: 536
ectopia: 211
edema: 349; 419; 420
effusion: 456
ejaculation: 220; 504

ejection: 294
elastic: 133
element: 11; 15
elevate: 92
emollient: 617
emphysema: 177; 419
enanthema: 265
enteritis: 485
enterobius vermicularis: 480
enzyme: 284
epistaxis: 431
equal: 20
equilibrium: 19
erect: 503
erupt: 59
eruption: 309
erythema: 265
essence: 17
exanthema: 265
excision: 499; 536
excrete: 152; 322; 334
excretion: 157
exomphalus: 315
exophthalmos: 335; 415
expectorant: 274; 617
expulsion: 542
exterior: 104
external: 104
extravascular: 346

F

facies: 531
fast-acting: 272
fasting: 307
feeding tube: 577
feel: 180
feeling: 458
femoral joint: 544
fever: 341
fever blister: 331
fiber: 23
fibrous: 275
figure: 556
filings: 365
filter: 138; 232
finger: 111
fissure: 436
flaring: 444
flexion: 66; 96
fluent: 5
fluid: 574
flush: 347
foramen: 120
foul: 174
fracture: 549; 550; 214; 561
free: 47
frequency: 213
frequent: 213
fumigation: 585

G

gallbladder: 38; 145
gangrenous: 541; 553
gargle(n): 618
gargle(v) 609
gel: 454
gelatin: 454
genu-pectoral position: 305
geophagia: 508
gingiva: 175; 188
gingival hemorrhage: 609
gingivitis: 261; 310
gingivostomatitis: 357
glaucoma: 426
globar conjunctivitis: 413
glomerulonephritis: 488
glossitis: 441
granular: 251
granulate: 537
granulation tissue: 403

gritty: 251
grow 154; 255
growth: 406; 437; 481
gum: 133
gynecomastia: 594

H

halitosis: 188; 439
hammer-toe: 597
hardness of hearing: 621
heal: 403; 533
health: 6; 223
healthfulness: 223
healthy: 223
hearing: 621
heart: 461
heartburn: 32
height: 67
hematemesis: 586
hematoma: 532
hemiplegia: 391
hemolysis: 289
hemopoietic: 243
hemoptysis: 587; 607
hemorrhage: 609
hemorrhagic: 469
hepatitis: 472
hernia: 165; 501
herpes simplex: 331
herpes zoster: 517
heterotaxia: 211
hirudo medicinalis: 298
hirsute 383
hirsutism: 383
hoarseness: 252: 312
hole: 482
hollowness 158
hospital: 603
human: 571
hydro-... 596
hydrocele: 623
hydrocephalus: 386
hydrometrium: 596
hydrophobia: 573
hydrophobic: 576
hymen: 505
hyper- 239
hyperopia: 399
hyperpnea: 445
hyperplasia: 221
hypertrophy 221
hypervolemia: 262; 286

I

identical: 20
iliac bone: 69
imbibe: 352
immobilization: 552
impetigo: 518
impinge: 212
incise: 514
incision: 495; 555
incisor tooth: 58
incontinence: 546
indicated: 258
indication 258
infarct: 178
infarction: 178
infection: 439
inferior: 49; 54; 64; 85
infertility: 506
inflammation: 168; 357; 371; 419; 469
influenza: 311
infuse: 350
inguinal: 130
inhabitant: 13
inhibit: 303
insensitive: 402
insomnia: 363

inspect: 31
insufflation: 619
interdigitate: 50
intermittent: 341
intestinal ulcer: 231
intestine (large): 147
involuntary: 392
iris: 165
irregular: 379
ischium: 562
-itis: 371; 469

J

jaw: 54; 260; 543
jejunum: 146
jelly: 454
joint: 36; 615
joint cavity: 48
jugular vein: 128

K

Kidney: 228
knee-chest position: 305
koilonychia: 353
kyphosis: 512

L

laceration: 214
lacrimogenous: 400
lacrimorrhea: 404
lambdoid: 53
lamina: 129
lamina cribriformis: 138
laparotomy: 601
latex: 281
lateral: 78; 104: 290
layer: 129; 141
leanness: 21
leavened: 691
leech: 298
length 67
lens: 139
leonine facies: 531
leprosy: 530
loucoma: 424
levator: 92
lid: 84
ligament: 87
limit: 39
lipid: 201
litharge: 365
location: 291
longitudinal: 143
loss of substance: 535
lumbar: 60
lumbar puncture 179
lumen: 121
lymphadenopathy: 169
lysis: 323

M

made of: 8
maintain: 6
malar bone: 56
malformed: 80
malignant tumor: 551
malodorous: 174
mamilla: 122; 308
mandible: 260; 545
marijuana: 565
massage: 384
mastoid bone: 429
maturity: 26
maxilla: 260
measurement: 67
medial: 90; 104; 290
median: 67
-megaly: 497
meningitis: 560
meningoencephalitis: 355

menopause: 278
menses: 278
menstruation: 278
mental confusion: 330
metabolism: 156
metabolize: 43; 156; 351
metatarsi: 111
micturition: 151
middle-agedness: 27
migraine: 367
miscarry: 226
mixture: 567; 612
mouthwash: 618
movable: 47
movement: 105
mucosa: 440
mucous discharge: 319
mucus: 279; 574
multiplicity: 22
muscular: 116; 125; 238; 267
mushroom: 248
myo: 125; 238
myopia: 398

N

narcotic agents: 255
narcotize: 255
nasal: 432; 434
nature: 16; 163; 291
nausea: 176; 241; 254
necrotic: 205; 471
necrotize: 205; 541; 553
nematode: 483
nephritis: 354; 487
neutralize: 150; 232
night terror: 317
nipple: 122; 308
nocturia: 494
nonpenetrating: 425
nonpitting: 420
normal: 556
nourish: 35
N.P.O.: 307
numbness: 389
nyctalopia: 244

O

oblique: 95
observe: 31
obstruction: 178; 431; 604
ointment: 107
omphalitis: 314
oligo — : 239
oligemia: 29
ooze: 595
operculum: 84
orbit: 55; 91
orchiomegaly: 497
orchitis: 250; 296
originate: 33; 102
osteology: 138
osteoporosis: 206
—otomy: 495; 555
oxygen: 183; 569

P

pain: 172; 266
pain-relieving: 230
palpate: 31
papule: 171
paracentesis: 179; 473
paralysis: 391
paralyzed: 393
parasympathomimetic: 358
parenchyma: 24; 452; 525
paresis: 117; 358
part: 57
patella: 86
— pathy: 339
penetrating: 425

penis: 579
perforation: 482
pericarditis: 212
perspire: 302
petrous bone: 429
— pexy: 412
pharyngitis: 310
phlegmon: 378
pica: 468
pincers: 543
pinworm: 480
pipe: 77; 430
pitting: 420
pleasant: 1
pleuritis: 356
pleuropneumopathy: 339
pneumonia: 450; 453
pneumonitis: 453
polycythemia: 262; 287
polyp: 164
polypnea: 324
polypoid: 164
postabsorptive state: 307
posterior: 81
potion: 479
preadolescent: 268
preparation: 599
prescription: 605
priapism: 503
probe: 407
process: 43; 98; 118; 134; 612; 614
pronate: 110
pronation: 61; 101; 79
proper: 375
proportionate: 162
proptosis: 316
protracted: 194
prurigo: 519
pruritis: 329; 369
pseudo- 375
psychosis: 385
pterygium: 417
ptosis: 89
pulmonary parenchyma: 452
pulsate: 218
pusation: 181
pulse: 182
puncture: 179; 473
pungent: 464
purgative: 237
purulent: 423
pyorrhea: 502
pyrosis: 32

Q

quarternary: 332

R

rabid: 572
raise: 92
recrudescence: 366; 196
ramify: 65
relieve: 608
relieve pain: 230
renal thrombosis: 592
rennin: 284
reno - : 228
resin: 133; 347
respiration: 51; 186
respiratory tract: 99
rest (vi): 380
restitution: 540
retention (urinary): 491
retina: 140
risus sardonicus: 396
rotation: 61; 66; 96

S

sacral: 60

saliva: 304; 569
scab: 362; 173
scabies: 520
scale: 566
scar: 364
scissors: 409
scrofula: 522
scrotum: 149; 297
sediment: 233; 486
sedimentation: 233
seminal duct: 114
seminiferous duct: 114
sensation: 160
sensitivity: 458
seropurulent discharge: 570
serosanguinous: 394
serous: 320
serous discharge: 320
serpiginous ulcer: 526
sham: 375
shape: 556
shell: 613
shoulder: 72; 204
shreds of mucosa: 206
sieve: 138
sialorrhea: 397; 438
sign: 185
site: 291
sitz bath: 257
skull: 93
smallpox: 364
solidity: 158
solidness: 158
somnolence: 457
speech: 434
sphincter: 115
spinal process: 62
spinal tap: 179
spine: 62
spine (scapular): 75
splenitis: 474
splint: 242; 548
splinting: 433
spoon: 611
sprain: 343
stability: 12
stagnant: 224
stain: 200
starvation: 344
static: 14
stick: 276
sticky: 276
stomatitis: 313
stratum: 141
strength: 21
stupor: 457
styptic: 590
suck: 44
substance: 535
superior: 49; 54; 64; 85; 127
sudorific: 303
supinate: 11
supination: 61; 79; 101
suppository (to use a): 627
suppurate: 167; 511
suppuration: 511
suppurative: 423
surgeon: 411
surgery: 387; 411
susceptibility: 215
susceptible: 215
suspension: 479
suture: 374; 499
swelling: 419
sympathomimetic: 359
synechia: 408
syrup: 479
systole: 342

T

tachycardia: 328

tachypnea: 324; 336; 446
tamponade: 462
tap: 179; 473
tenia saginata: 484
thickness: 34; 192
thin: 210
thinness: 192
thoracic: 60
thoracic cavity: 470
thoreco —: 339
throb: 218
thrombosis: 592
thumb: 76
thyroid: 97
tendon: 87
tinnitus: 327
tonic: 395
topically: 266
torsion: 343
tourniquet: 293
tract: 209
traction: 547; 552
transit: 184
transparency: 195
transparent: 195
transversal: 144
tremor: 390
trepan: 559
trephine: 559
trismus: 578
trocar: 179
tube: 77; 577
tuberculosis: 459
tuberosity: 83
tubule: 430
tumor: 481; 437; 551
turbid: 193

U

ulcer: 170; 422
ulceration: 357
ulcerative colitis: 231
ulcerative enteritis: 231
umbilical hernia: 315
unconsciousness: 325
urinary tract: 209
urinate: 151
urine: 189
use: 627
useless: 527
uvula: 142; 282
varicose veins: 513
varicosities: 513
vasodilation: 253
venomous: 299
ventral: 81
vermifuge: 616
vertigo: 254; 326
vesicle: 361; 106
villus: 33
virgin: 153
viper: 600
viscera: 187; 340
visual acuity: 405
volvulus: 271

W

waste away: 30
weakness: 21
weight: 135
weight loss: 460
well-developed: 82
wisdom tooth: 59

X

xiphoid: 70

Z

zona: 517
zygomatic bone: 56

Pure Persian Medical Terms Extracted from

Zakhireye Kharazmshahi

A Guide for Formation of Persian Scientific Words.

by: Jami Shakibi Guilani, M. D.

Teheran, 1984

بها ۳۰۰ ریال